

سیاست‌ها، راهبردها و برنامه‌ریزی منطقه‌ای ایالات متحد آمریکا در

غرب آسیا

بهرام مرادی

دانشجوی دکتری، گروه روابط بین‌الملل، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمدعلی عبدالله زاده^۱

استادیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مهدی ذاکریان امیری

دانشیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹

چکیده

چالش‌های امنیتی در غرب آسیا به واسطه زوال قابل توجه ساختار امنیتی از سال ۲۰۰۳ تعریف می‌شود. تحولات سیاسی و امنیتی که به دنبال یک خلأ سیاسی و امنیتی در کنار تغییر در توازن قدرت در منطقه رخ داد موجب شد قدرت‌های بین‌المللی و بازیگران منطقه‌ای با چالش‌های جدید و تهدیدهای بی‌سابقه در همه سطوح (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) مواجه شوند. در زمان شکل‌گیری ساختار جدید کشورهای خاورمیانه، قدرت‌های فرا منطقه‌ای در ایجاد نظم جدید و معادلات امنیتی نقش بسیاری ایفا کرده‌اند اما این تلاش‌ها به ایجاد رژیم امنیتی و حل بحران امنیت منجر نشده است. در بسیاری از موارد چالش‌های امنیت توسط قدرت‌های فرا منطقه‌ای حفظ شده است. بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین مداخله اخیر در منطقه بی‌شک مداخله آمریکا در عراق بعد از براندازی صدام و جدیدترین آن حضور ائتلاف آمریکایی در سوریه بوده است. در هر دو مورد رژیم امنیتی تضمین‌کننده امنیت منطقه صورت نگرفت و معمای امنیت پیچیده‌تر هم شد... همچنین رویکرد رئالیستی و نوع نگاه نظامی هم تاکنون پاسخی برای بحران امنیت نتوانسته تهیه کند. بهترین و بارزترین شرح این مسئله را می‌توان به دخالت‌های نظامی در عراق و سوریه دید که نه تنها به ثبات بلندمدت منجر نشد، بلکه تنش‌های جدیدی سر باز کرد و عملاً آن‌ها را به کشورهای چندپاره تبدیل کرد. از طرفی قدرت‌های فرا منطقه‌ای در حوزه مسائل نظامی تلاش داشته‌اند تا بازار تسلیحات خود را در میان طالبان‌همیشگی آن‌ها در منطقه تأمین کنند. در گفتمان واقع‌گرایی، این فرضیه که معضل امنیتی یک دولت با به حداکثر رساندن قدرت نظامی حل خواهد شد، با این مشکل روبه‌رو می‌شود که همه کشورها نمی‌توانند به یک اندازه رشد کنند و اگر امنیت یک کشور به ضرر و هزینه کشور دیگری تأمین شود، نتیجه‌ای جز بحران امنیت نخواهد داشت.

کلیدواژگان: جغرافیای سیاسی، جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده، غرب آسیا، موازنه‌ی قدرت

مقدمه

تا پیش از فروپاشی امپراتوری عثمانی منطقه‌ای که امروزه شامل کشورهای چوچون عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل و حکومت خودگردان فلسطین می‌شود و به آن اصطلاحاً غرب آسیا اطلاق می‌شود، در زمره سرزمین‌های این امپراتوری بود. پس از جنگ جهانی دوم و فروپاشی امپراتوری عثمانی، این کشورها از دل سرزمین‌های این امپراتوری زاده شدند و پس از یک دوره منازعه و تحولات به استقلال رسیدند. از آنجایی که منطقه غرب آسیا به دلایل متعدد دارای وزن فوق‌العاده در تحولات سیاسی و بین‌المللی است و همچنین این منطقه به میزان بالایی قابلیت مناقشه و منازعه را دارد، کشورهای منطقه و فرمانطقه‌ای تلاش می‌کنند تا ضمن حضور دیپلماتیک و مؤثر خود در این منطقه بر روند تحولات اثر بگذارند. حساسیت این منطقه به دلیل درگیری‌های قومی - زبانی، نژادی - مذهبی، اسرائیلی - عربی و ... است. به صورت سنتی این منطقه محل نفوذ و فعالیت‌های دو کشور امپراتوری پادشاهی متحده بریتانیا و کشور فرانسه بوده است. پس از جنگ جهانی دوم و رو به ضعف نهادن قدرت دول اروپایی، ایالات متحده به عنوان قدرت فائقه جهانی در کنار اتحاد جماهیر شوروی به ایفای نقش در این منطقه پرداختند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز موجب ایجاد یک نظام تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده در جهان شد و این کشور بر نفوذ و اعمال قدرت خود در این منطقه افزود. اگر منطقه غرب آسیا را به عنوان جزئی از خاورمیانه در نظر بگیریم، نقطه عطف تقویت و توجه دیپلماتیک و سیاسی این کشور را می‌توان در دکترین نیکسون که در ژوئیه ۱۹۶۹ در جزیره گوام اعلام شد مشاهده کرد. بر اساس دکترین نیکسون هدف اصلی ایالات متحده در این منطقه حفظ منافع ایالات متحده از طریق حفظ خلیج فارس و اقیانوس هند بود. بر این اساس، ایران به عنوان ستون نظامی و عربستان سعودی به عنوان ستون مالی به عنوان دو بازیگر اصلی منطقه‌ای مسئولیت حفظ امنیت و ثبات در منطقه و عبور نفت از تنگه هرمز را بر عهده گرفتند. به علاوه، ایران در این سیاست مسئولیت جلوگیری و ممانعت از ظهور جنبش‌های استقلال طلبانه را نیز بر عهده گرفت. با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی در ایران و واقعه گروگان‌گیری در سفارت ایالات متحده در تهران و همچنین استراتژی صدور انقلاب از سوی حکومت انقلابی در ایران این دو کشور به صف‌آرایی در مقابل یکدیگر در این منطقه پرداختند. در کنار سایر علایق و اهدافی که ایالات متحده برای دخالت و حضور در غرب آسیا و خاورمیانه دارد، مقابله با سیاست‌های منطقه‌ای ایران نیز از عللی است که این کشور برای حضور در غرب آسیا اعلام نموده است. واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در حضور این کشور در خاورمیانه و غرب آسیا محسوب می‌شود. در همین دوره شاهد شکل‌گیری گفتمان مبارزه با تروریسم به جای مبارزه با کمونیسم در سیاست خارجی ایالات متحده هستیم. بر این اساس، حضور ایالات متحده در این منطقه با تهاجم به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳ افزایش چشمگیری پیدا کرد. با سقوط طالبان در افغانستان و رژیم بعث صدام در عراق، ایالات متحده تلاش کرده است تا دولت‌های متمایل به غرب و دست‌نشانده (حداقل در دوره انتقالی) ایجاد نماید. مسئله اسرائیل نیز از دیگر علایقی است که ایالات متحده را به دخالت در غرب آسیا تحریک می‌کند.

برای توضیح و تبیین اهمیت غرب آسیا در سیاست خارجی ایالات متحده ما نیازمند بررسی این موضوع در اسناد امنیتی و بالادستی این کشور هستیم. به علاوه، ما در این پژوهش از دوره‌ای استدلال خود را آغاز خواهیم کرد که دولت جمهوری خواه بوش پسر به افغانستان حمله نظامی می‌کند، متعاقباً رژیم بعثی را در عراق ساقط می‌کند و سپس این حضور در دوره دموکرات‌ها (باراک اوباما) و دولت جمهوری خواه دونالد ترامپ استمرار می‌یابد؛ بنابراین، در ادامه تلاش می‌کنیم تا رویکردهای دولت‌های جمهوری خواه و دموکرات را در غرب آسیا مورد بررسی قرار دهیم. این پژوهش همچنین بهار عربی را کانون دیگری برای تقویت حضور ایالات متحده در غرب آسیا در نظر گرفته است و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در نهایت در این پژوهش ما تلاش می‌کنیم تا رویکردی ترکیبی را بر اساس روش‌های

کیفی و کمی مورد توجه قرار داده و روند استدلال را به پیش ببریم. در روش کمی به هزینه‌های تسلیحاتی ایالات-متحده، تعداد نیروهای نظامی این کشور، تعداد پایگاه‌های نظامی این کشور و گروه‌های مورد حمایت آمریکا در منطقه خواهیم پرداخت. این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و به لحاظ گردآوری اطلاعات، روش اسنادی و از طریق مطالعه مراجع و منابع معتبر انجام شده و اطلاعات به دست آمده به صورت توصیفی-تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

مبانی نظری

بی‌تردید منطقه غرب آسیا، از مهم‌ترین مناطقی است که تمرکز و توجه بسیاری از بازیگران بین‌المللی را به خود معطوف کرده است. موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک، ذخایر عظیم انرژی، از مهم‌ترین عواملی است که باعث اهمیت مضاعف این منطقه شده است. از این رو، هر کدام از بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، برای توسعه نفوذ و حضور در خاورمیانه به رقابت پرداخته و درصدد دستیابی به منافع و اهداف خاص خود در منطقه هستند. آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر فرامنطقه‌ای دخیل در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی این منطقه همیشه مورد توجه دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است و اقدامات سیاسی این کشور و ابعاد متنوع و گستردگی آن بر نحوه شکل‌گیری و تغییر و تحول ساختارهای قدرت در این حوزه مؤثر بوده است. آمریکا در راهبردهای خاورمیانه‌ای خود اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدتی را دنبال می‌کند و توأمان از ابزارهای متنوع سخت و نرم برای تحقق این اهداف استفاده می‌کند. نظم جدید حاکم بر خاورمیانه‌ی مورد نظر آمریکا، مبتنی بر ایجاد توازن قوا و جلوگیری از ایجاد یک ابرقدرت منطقه‌ای است. به عبارت دیگر، آمریکا در تلاش است تا با کمک قدرت‌های منطقه به طور موازی از قدرت گرفتن بیش از حد یکی و تضعیف دیگری جلوگیری نماید و از این طریق اهداف سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را در این منطقه دنبال کند. در این رهگذر، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران قدرتمند منطقه‌ای بیشترین نقش را در ایجاد نظم منطقه‌ای و شکل‌دهی به ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی خاورمیانه دارد. از این رو، شایسته است سیاست‌های راهبردی خویش را متناسب با ساختارهای قدرت در این منطقه و سیاست خارجی دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به خصوص آمریکا بازسازی نماید تا از این طریق هم از فرصت‌های به وجود آمده بهره‌برداری نماید و هم هزینه‌های احتمالی ناشی از قدرت بازیگری دیگر بازیگران را به حداقل ممکن برساند.

«بری بوزان» سطح تحلیل منطقه‌ای را انتخاب می‌کند. در دوره پس از جنگ سرد، به دو دلیل سطح منطقه‌ای به محلی برای منازعه و همکاری میان دولت‌ها تبدیل شده است: افول رقابت ابرقدرت‌ها کیفیت نفوذ قدرت‌های جهانی در سایر مناطق را کاهش داد. اغلب قدرت‌های بزرگ بعد از جنگ سرد قدرت‌های سمجی نیستند و رویکرد منعطفی در روابط با دولت‌های دیگر در پیش گرفته‌اند. رویکرد نواقعی‌گرای و نگرشی سیستمی به نظام بین‌المللی دارد و به ساختار نظام بین‌المللی و نحوه توزیع قدرت در آن اهمیت زیادی قائل است. ساختار نظام بین‌الملل و دولت نقش اصلی را در این رویکرد دارد و «قدرت محور» است. در سطح منطقه‌ای دولت‌ها یا واحدها به‌اندازه‌ای به هم نزدیک هستند که نمی‌توانند امنیت دیگران را جدا از امنیت خود در نظر گیرند. امنیت جهانی و ملی در سطح منطقه‌ای بر همدیگر تأثیر می‌گذارند و تصویر کلی در محل تقاطع این دو سطح شکل می‌گیرد.

اگرچه خاورمیانه منطقه‌ای مناسب برای پذیرش هر دو سازه‌نگاری نئورئالیسم در یک بحث گسترده است، واقع‌گرایی ته‌اجمی رویکردی سازگار در توضیح معمای امنیتی در زمینه پویایی نیروهای ساختاری در سیاست بین‌الملل است. در یک محیط آشفته، دولت باید قدرت خود را به حداکثر برساند تا برجسته شود و موقعیت خود را در سیستم حفظ کند. جمهوری اسلامی ایران استثنا نیست. دو بحث اساسی در میان دانشمندان نئورئالیسم وجود دارد. نسخه ته‌اجمی این نظریه نشان می‌دهد که نظام بین‌المللی باعث ایجاد کشمکش و پرخاشگری می‌شود. امنیت کمیاب است

و رقابت بین‌المللی شدید و جنگ محتمل است. دولت‌های منطقی اغلب مجبور به اتخاذ استراتژی‌های تهاجمی در جستجوی امنیت هستند. از سوی دیگر استدلال می‌کنند که سیستم بین‌المللی لزوماً تعارض شدید و جنگ ایجاد نمی‌کند. کشورهایی که سیستم بین‌المللی را درک می‌کنند متوجه خواهند شد که امنیت اغلب فراوان است و استراتژی‌های دفاعی بهترین راه برای امنیت است. واقع‌گرایی تهاجمی استدلال می‌کند که دولت‌ها ذاتاً پرخاشگر هستند؛ با این حال، قدرت‌های دیگر، گسترش نفوذ ارضی خود را انکار می‌کنند. این تعاملات، منجر به ایجاد یک معمای امنیتی از طریق تشدید بی‌ثباتی می‌شود. در نتیجه، عدم قطعیت، رقابت تسلیحاتی و ائتلاف نظامی / امنیتی ادامه خواهد یافت و امنیت به یک بازی مجموع غیر صفر تبدیل خواهد شد. همکاری بین دولت‌های متعارض از طریق دستیابی به دستاوردهای نسبی؛ یا یک بازی مجموع صفر (یک برنده و یک بازنده - مجموع باخت یا پیروزی کل) که احتمالاً موقعیت را به تشدید منازعات در یک چرخه پایان‌ناپذیر سوق می‌دهد.

در دو دهه اخیر منطقه‌گرایی نوین به یکی از اصلی‌ترین موضوعات خاص رشته‌های علوم اجتماعی، سیاست مقایسه‌ای، اقتصاد بین‌الملل، روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی تبدیل شده است. در تعریف مفهوم منطقه‌گرایی بین پژوهشگران حوزه‌های مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل اتفاق نظر وجود ندارد. گاه همگرایی در سیاست بین‌الملل با منطقه‌گرایی یکسان برآورد شده است. در رویکردی دیگر، منطقه‌گرایی گاه فراملی‌گرایی یا گرایش‌های بین‌حکومتی برآورد می‌شود که به گسترش چشمگیر همکاری‌های اقتصادی و سیاسی در میان دولت‌ها و سایر کنشگران در مناطق جغرافیایی خاص اشاره دارد. یکی از علل عرضه رویکردهای مختلف نسبت به موضوع منطقه‌گرایی و حتی بیان تعاریف متفاوت در مورد آن، مبانی فرا نظری رویکردها و نظریه‌های مختلف است

اهمیت غرب آسیا در اسناد امنیتی ایالات متحده

اسناد بالادستی و امنیتی ایالات متحده به اسنادی اطلاق می‌شود که بیانگر اهداف، تمایلات، تاکتیک‌ها و کنش‌های رفتاری این کشور در موضوعات مختلف در سطوح داخلی و بین‌المللی است. این اسناد از حیث مرجع صادر کننده و رویکرد دستورالعملی خود به سه گونه تقسیم می‌شوند که عبارتند از؛ اسناد مرتبط با مرکز امنیت ملی ایالات متحده^۱، اسناد صادر شده از سوی وزارت دفاع ایالات متحده و طرح‌ها و لوایحی از تصویب‌کننده می‌گذرد و در مسائل مختلفی از جمله اقتصاد تسلیحاتی و نظامی‌گری این کشور دستورالعمل‌ها و راهبردهایی را مشخص می‌کند (Cordesman, 2018). این اسناد علاوه بر اینکه موضوعات مختلفی و راهبردهای خاصی را برای کنش سیاست-خارجی ایالات متحده مشخص می‌کند، مناطق و زیرسیستم‌هایی^۲ را نیز برای ایالات متحده تعیین می‌کند که دارای اهمیت راهبردی است. به صورت کلی سه زیرسیستم شرق اروپا به‌ویژه حوزه بالتیک^۳، شرق آسیا و پاسیفیک^۴ و خاورمیانه و شمال آفریقا^۵ به‌عنوان حوزه‌هایی که محل تلاقی منافع^۶ ایالات متحده با چالش‌های پیش روی این کشور است مشخص شده‌اند. در شرق اروپا و منطقه بالتیک رقابت و چالش ایالات متحده با فدراسیون روسیه است، در شرق آسیا و پاسیفیک رقابت ایالات متحده با چین و کره شمالی و در خاورمیانه و شمال آفریقا چالش‌های این کشور در ارتباط با بازیگران غیردولتی مانند گروه‌های اسلام‌گرا و دولت‌هایی مانند ایران است. به‌عبارت دیگر، درجه اهمیت رقابت و چالش برانگیز بودن روابط خارجی و منافع ایالات متحده در هر منطقه به‌صورت آشکار بر میزان اهمیت آن زیرسیستم اثرگذاری دارد.

¹ National security center (NSC)

² Sub-systems

³ Baltic region

⁴ Pacific

⁵ Middle East and North Africa (MENA)

⁶ Interests

اسناد وزارت دفاع ایالات متحده نیز به صورت خاص به چالش‌های روابط خارجی این کشور در مناطق مختلف پرداخته است. این اسناد نحوه استقرار نیروها، طراحی عملیات‌های برون مرزی، نحوه مواجهه با تهدیدات و همچنین نحوه پشتیبانی نیروهای مستقر در خراج از مرزهای ایالات متحده را مشخص می‌کنند. علاوه بر مشخص کردن موضوعات و ...، این اسناد زیرسیستم‌های مهم و نقاط فشار سیستمی را نیز مشخص می‌کنند که ایالات متحده در چالش‌های متعددی در این مناطق درگیر است. بنابراین، حضور ایالات متحده در نقاط مختلف جهان از جمله خاورمیانه و غرب آسیا را می‌توان تجلی و تعین این اسناد و دستورالعمل‌ها دانست. در خاورمیانه و غرب آسیا ایالات متحده منافع استراتژیک و راهبردی دارد که چند بعدی و چند سطحی هستند و به این دلیل دستورالعمل‌های اسنادی خاصی در رابطه با این منطقه وجود دارد. این اسناد و دستورالعمل‌ها به‌ویژه از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر به بعد موجب افزایش چشمگیر حضور ایالات متحده در این منطقه شده است.

امروزه خاورمیانه به صورت کلی و غرب آسیا به صورت خاص به عنوان یکی از آشوبناک‌ترین مناطق برای ایالات متحده در اسناد امنیتی این کشور ثبت شده است. در این اسناد اشاره شده است که منافع ایالات متحده در این منطقه از سوی روس‌های نوظهور، تمایلات هژمونیک ایران و توطئه‌ها و فعالیت‌های مخفی این کشور، تهدیدهای جهادگرایان اسلامی از القاعده و داعش در معرض تهدید است. با این حال، علی‌رغم ائتلاف‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت ایالات متحده این منطقه همچنان به عنوان یک منطقه ضدآمریکایی باقی مانده است. علاوه بر این، روابط استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل نه تنها در سیاست داخلی این دو کشور بلکه با منازعات هر یک از طرفین با نیروهای منطقه‌ای در غرب آسیا موجب ایجاد خصومت‌های بیشتر برای ایالات متحده شده است. در سال‌های اخیر بهار عربی نیز به کی از چالش‌های اساسی ایالات متحده تبدیل شده است. نتیجه این پدیده به وجود آمدن دولت‌های ضعیف و شکننده در این منطقه بوده که زمینه مساعدی برای رشد بازیگران مخرب غیر دولتی و تقویت گروه‌های فرقه‌ای و قومی ایجاد کرده است. به علاوه، این دولت‌ها در تداوم ناتوانی خود و افزایش خشونت‌ها موجب به وجود آمدن سیل عظیمی از مهاجران و پناهجویان در غرب شده‌اند که زمینه ایجاد یک بحران انسانی را فراهم کرده است. اهمیت این مسئله وقتی آشکار می‌شود که به دکترین دولت‌های ایالات متحده در گذر زمان توجه کنیم. از دکترین ترومن تا دکترین جورج بوش تمرکز اصلی ایالات متحده، چه در تقابل با اتحاد جماهیر شوروی و چه در راستای گسترش دموکراسی، بر اجزای کلان و بازیگران دولتی بوده است؛ اما در خاورمیانه و رب آسیا در حال حاضر کنشگران غیردولتی به میزان زیادی از اثرگذاری بر روندها و فرآیندها برخوردار هستند. در ضمن، مداخله ماجراجویانه ایالات متحده در عراق موجب افزایش چالش‌های این شور در غرب آسیا و افزایش ناامیدی از عملکرد این کشور شده است. با همه این تفاسیر اسناد امنیتی و کلان ایالات متحده توصیه نمی‌کنند که این کشور از مداخله در غرب آسیا دست بردارد. این توصیه به دو دلیل مهم و عمده بازمی‌گردد؛ از یکسو اعتقاد بر این است که منافع ایالات متحده ایجاب می‌کند تا این کشور در راستای مدیریت روندها و فرآیندها در خاورمیانه دست به مداخله بزند و از سوی دیگر عدم مداخله ایالات متحده نه تنها موجب از بین رفتن چالش‌ها و تنش‌ها در غرب آسیا نمی‌شود بلکه نوعی خلاء قدرت را در نیز این منطقه ایجاد می‌کند که مخاطرات عدیده‌ای در بر خواهد داشت (Chopsey Roughead, 2019). پس از ظهور داعش و جنایت‌های صورت گرفته توسط این گروه تروریستی، انتقادات از روند مداخلات ایالات متحده در غرب آسیا به میزان زیادی متوقف شده است، زیرا اعتقاد بر این است که تروریسم یک تهدید جهانی برای بشریت است (Tadros, 2019).

استراتژی دفاع ملی ایالات متحده که از سوی وزارت دفاع این کشور تهیه و منتشر می‌شوند نیز خاورمیانه را یکی از مناطق چالش‌برانگیز برای ایالات متحده در نظر می‌گیرند. این نوع نگرش بر پایه سه تهدید اساسی در این منطقه شکل گرفته است که عبارت‌اند از؛ تهدید و احساس نگرانی از دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای، در معرض

مخاطره بودن مسیر تجارت دریایی و انتقال انرژی و تهدیداتی که از سوی گروه‌های نیابتی ایران متوجه ایالات متحده در منطقه است. در موضوع تهدیدات مرتبط با ایران در زمینه دستیابی به تسلیحات هسته‌ای این اسناد توصیه می‌کنند ایالات متحده نیازمند بررسی رویه‌ها و اتخاذ رویکردهای مؤثر و چندجانبه است. در موضوع حفظ امنیت تجارت دریایی و تقویت مسیر امن کشتیرانی نیز حضور گسترده ایالات متحده در خلیج فارس و تقویت متحدان در غرب آسیا و خلیج فارس یک راهبرد توصیه‌ای در این اسناد است. بر اساس توصیه این اسناد ایالات متحده می‌بایست ضمن حضور فعال در مناطق مورد مناقشه از متحدان منطقه‌ای خود به‌ویژه در خلیج فارس و غرب آسیا حمایت کند. دستورالعمل مبتنی بر تقویت اتحادها و ائتلاف‌های ضد ایرانی نیز از دیگر راهبردهای توصیه‌ای از سوی این اسناد است. بر طبق این توصیه می‌بایست در گام نخست یک تصویر عمومی مشترک بین واحدهای شرکت‌کننده در این اتحادها و ائتلاف‌ها ایجاد شود و در گام بعدی این ائتلاف حور یک تهدید مشترک شکل بگیرد. در این راستا در سال ۲۰۱۷ میلادی اتحاد استراتژیک خاورمیانه^۱ که دربرگیرنده کشورهای بحرین، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، عمان قطر، اردن و مصر اعلام موجودیت کرد؛ اما گزارش اسناد وزارت دفاع نشان‌دهنده این مسئله است که این اتحاد نتوانسته جایگزین موارد پیشین شود و یا در زمینه مقابله با ایران از یک رویکرد قاطع و روح مشترک برخوردار نیست. مسئله دیگری که به‌عنوان راهبرد ایالات متحده در این منطقه مورد تجویز قرار گرفته است. حمایت‌های آموزشی - لجستیکی و تسلیحاتی ایالات متحده از متحدان خود به‌ویژه در غرب آسیا است. بر این اساس، برخلاف دکترین سنتی ایالات متحده که مبتنی بر حمایت و تقویت واحدهای ملی است، اکنون بازیگران غیردولتی نیز در لیست طرف‌های مورد حمایت ایالات متحده قرار دارند. این گروه‌ها به‌عنوان وزنه‌ای در برابر گروه‌های تروریستی و گروه‌های نیابتی مورد حمایت ایران تقویت خواهند شد (LOPEZ, 2019). بنابراین، منطقه خاورمیانه به‌صورت کلی و غرب آسیا به‌صورت ویژه از مناطقی محسوب می‌شود که در اسناد ایالات متحده از اهمیت راهبردی و حیاتی برخوردار است. سؤالی که در ادامه مطرح می‌شود این است که آیا با تغییر دولت‌ها در ایالات متحده تغییراتی در نگرش و راهبردهای این کشور نسبت به منطقه غرب آسیا ایجاد می‌شود یا خیر؟ به‌عبارت‌دیگر، آیا اصول سیاست خارجی ایالات متحده در غرب آسیا از یک سری مؤلفه‌های ثابت برخوردار است یا در طول زمان و بر اساس شرایط محیطی و سیستمی تغییر می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال بررسی رویکردهای دو حزب عمده و مهم دموکرات و جمهوری خواه از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا سیاست خارجی ایالات متحده بر مبنای این دو پارادایم حاکم بر فضای سیاسی ایالات متحده قابل ارزیابی و تبیین است. بر این اساس، در ادامه به‌صورت اجمالی به رویکردهای دولت‌های دموکرات و جمهوری خواه در قبال غرب آسیا پرداخته خواهد شد.

رویکرد حزبی به غرب آسیا در ایالات متحده

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اثرگذار بر دکترین سیاست خارجی کشورها تحزب و نوع پارادایم حاکم بر نگرش حزبی است. ممکن است تغییر دولت از یک حزب به حزب دیگر موجب تغییر رویه اصولی به سیاست خارجی و روابط سیاسی شود. در ایالات متحده دو حزب عمده و قالب حزب دموکرات و جمهوری خواه هستند که دولت‌های روی کارآمده در این کشور از این دو حزب بوده‌اند. بنابراین، سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که آیا رویکرد دولت‌های دموکرات و جمهوری خواه در ایالات متحده در مورد غرب آسیا یکسان است یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال ممکن است سؤال دیگری مطرح شود و آن این است که آیا تحولات و شرایط زمانی و مکانی بر رفتار سیاست خارجی اثرگذاری دارد؟ به عبارت دیگر، تبیین این تفاوت‌های رفتاری در باب نگرستن به غرب آسیا از سوی دولت‌های دموکرات و جمهوری خواه در یک دسته‌بندی زمانی در دستور کار این بخش از پژوهش قرار دارد. بر این اساس تلاش

¹ Middle East strategic Alliance (MESA)

شده است تا نقاط تحول و عطف در این بیان مسئله مورد توجه قرار گیرد. لذا پنج دوره زمانی شامل نگرش ایالات متحده به غرب آسیا تا پایان جنگ جهانی اول، از جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم، از جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد، از جنگ سرد تا حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و از ۱۱ سپتامبر تا کنون مورد بررسی قرار خواهند گرفت. هدف از ارائه این بحث این است که نشان داده شود آیا اصول و راهبردهای مشترکی بین دموکرات‌ها و جمهوری خواهان وجود دارد یا خیر؟

در جدول زیر تلاش شده است تا خلاصه‌ای از ادوار نامبرده شده در سیاست خارجی ایالات متحده به همراه دولت‌های مستقر از هر حزب سیاسی و گفتمان‌ها و استراتژی‌های آن‌ها توضیح داده شود.

جدول ۱. ادوار مختلف سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده و دولت‌های مستقر

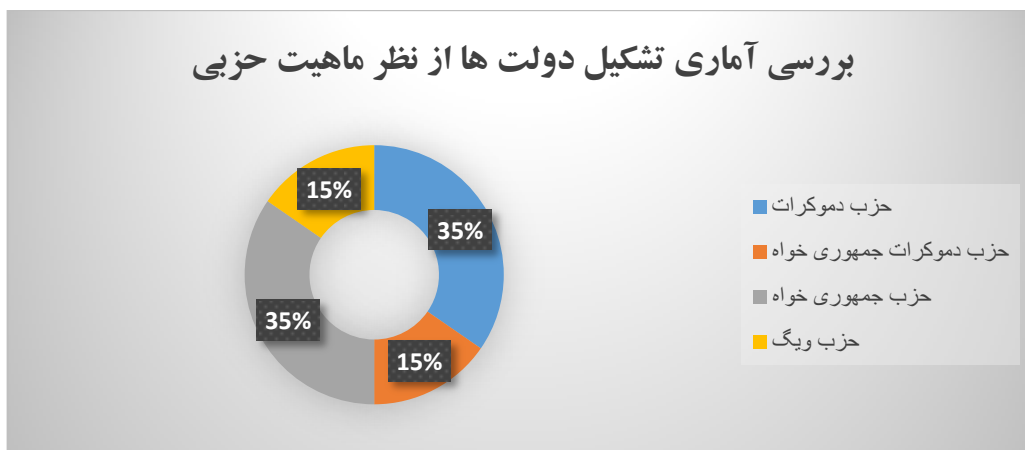
از سال ۱۸۰۰ میلادی تا پایان جنگ جهانی اول	توماس جفرسون (۱۸۰۱-۱۸۰۹)	دموکرات - جمهوری خواه	انزواگرایی	برقراری روابط تجاری، آموزشی و مسیونری
	جیمز مدیسون (۱۸۰۹-۱۸۱۷)	دموکرات - جمهوری خواه		
	جیمز مونرو (۱۸۱۷-۱۸۲۵)	دموکرات - جمهوری خواه		
	جان کوینزی آدامز (۱۸۲۵-۱۸۲۹)	دموکرات - جمهوری خواه		
	اندرو جکسون (۱۸۲۵-۱۸۳۷)	دموکرات		
	مارتین ون بورن (۱۸۳۷-۱۸۴۱)	دموکرات		
	ویلیام هریسون (۱۸۴۱-۱۸۴۱)	ویگ		
	جان تایلر (۱۸۴۱-۱۸۴۵)	ویگ		
	جیمز ناکس پولک (۱۸۴۵-۱۸۴۹)	دموکرات		
	زاکری تیلور (۱۸۴۹-۱۸۵۰)	ویگ		
	میلارد فیلمور (۱۸۵۰-۱۸۵۳)	ویگ		
	فرانکلین پیرس (۱۸۵۳-۱۸۵۷)	دموکرات		
	جیمز بوکانان (۱۸۵۷-۱۸۶۱)	دموکرات		
	آبراهام لینکلن (۱۸۶۱-۱۸۶۵)	جمهوری خواه - متحد ملی		
	اندرو جانسون (۱۸۶۵-۱۸۶۹)	دموکرات - متحد ملی		
	یولیسز سایمن گرانت (۱۸۶۹-۱۸۷۷)	جمهوری خواه		
	روترفورد بیر چارد هیس (۱۸۸۱-۱۸۷۷)	جمهوری خواه		
	جیمز آبرام گارفیلد (۱۸۸۱-۱۸۸۱)	جمهوری خواه		
	چستر آلن آرتور (۱۸۸۱-۱۸۸۵)	جمهوری خواه		
	استیفن گراور کلیولند (۱۸۸۵-۱۸۸۹)	دموکرات		
	بنیامین هریسون (۱۸۸۹-۱۸۹۳)	جمهوری خواه		
	استیفن گراور کلیولند (۱۸۹۳-۱۸۹۷)	دموکرات		
	ویلیام مک کینلی (۱۸۹۷-۱۹۰۱)	جمهوری خواه		
	تئودور روزولت (۱۹۰۱-۱۹۰۹)	جمهوری خواه		
	ویلیام هووارد تافت (۱۹۰۹-۱۹۱۳)	جمهوری خواه		
	توماس وودرو ویلسون (۱۹۰۹-۱۹۲۱)	دموکرات		
جنگ جهانی اول تا فروپاشی عثمانی ^۱	وارن هاردینگ (۱۹۲۳-۱۹۲۱)	جمهوری خواه	انزوا گرایی	تلاش در برقراری
	جان کولیدج (۱۹۲۳-۱۹۲۹)	جمهوری خواه		

^۱ فروپاشی امپراطوری عثمانی در این پایان نامه را آغاز شورش‌ها در سال ۱۹۱۸ در دولت ویلسون تا ۱۹۲۴ در دولت کولیدج در نظر گرفته شده است.

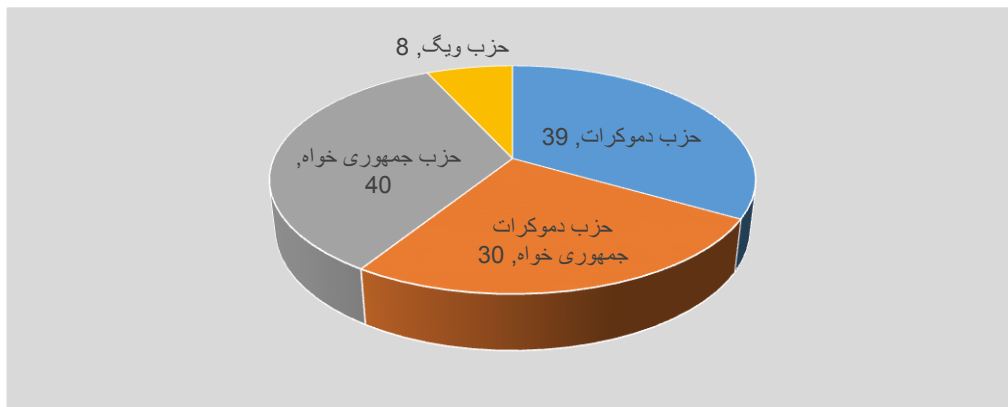
روابط تجاری				
افزایش نفوذ	خروج از انزوا	جمهوری‌خواه	هربرت هوور (۱۹۲۹-۱۹۳۳)	آستانه جنگ جهانی دوم، جهانی
و تسلط بر	گرایی و تلاش	دموکرات	فرانکلین دلانو روزولت (۱۹۳۳-۱۹۴۵)	دوم و جنگ سرد تا ۱۱ سپتامبر
منطقه، مهار	برای ایفای	دموکرات	هری اس ترومن (۱۹۴۵-۱۹۵۳)	
کمونیزم،	نقش مؤثر و	جمهوری‌خواه	دوایت آیزنهاور (۱۹۵۳-۱۹۶۱)	
مبارزه با	تعیین کننده در	دموکرات	جان اف. کندی (۱۹۶۱-۱۹۶۳)	
حکومت	معادلات	دموکرات	لیندون بنیز جانسون (۱۹۶۳-۱۹۶۹)	
انقلابی در	جهانی قدرت	جمهوری‌خواه	ریچارد نیکسون (۱۹۶۹-۱۹۷۴)	
ایران		جمهوری‌خواه	جرالد فورد (۱۹۷۴-۱۹۷۷)	
		دموکرات	جیمی کارتر (۱۹۷۹ - ۱۹۸۱)	
		جمهوری‌خواه	رونالد ویلسون ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۹)	
		جمهوری‌خواه	جورج هربرت واکر بوش (۱۹۹۳-۱۹۸۹)	
		دموکرات	بیل کلینتون (۱۹۹۳-۲۰۰۱)	
حضور	افزایش حضور	جمهوری‌خواه	جرج واکر بوش (۲۰۰۱-۲۰۰۹)	از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا کنون
گسترده	و مداخله‌گری،	دموکرات	باراک اوباما (۲۰۰۹-۲۰۱۷)	(۲۰۱۹)
نظامی،	گفتمان مبارزه	جمهوری‌خواه	دونالد ترامپ (۲۰۱۷- تا کنون)	
سیاسی و	با تروریسم		(۲۰۱۹)	
اقتصادی،				
تقویت				
متحدین و				
گروه‌های				
نیابتی و				
موردحمایت				
غرب و				
آمریکا				

تحلیل کمی این دوره نشان می‌دهد که از آغاز سده ۱۸۰۰ میلادی تا پایان جنگ جهانی اول شاهد یک سیستم چندحزبی در ایالات متحده حداقل تا زمان فروپاشی حزب ویگ و دموکرات جمهوری‌خواه هستیم. در این دوره ایالات متحده به‌تازگی به‌عنوان یک نظام سیاسی ریاستی پا گرفته است و گفتمان سیاست خارجی این کشور در حال شکل‌گیری است. مجموعاً ۲۶ دولت در این دوره بر سرکار آمدند که سهم حزب دموکرات - جمهوری‌خواه ۴ دولت، سهم حزب دموکرات ۹ دولت، سهم حزب جمهوری‌خواه ۹ دولت و سهم حزب ویگ نیز ۴ دولت است. دو دولت نیز پیش از آغاز این دوره وجود داشته‌اند که دولت بدون حزب جورج واشنگتن و دولت بعدی نیز از حزب فدرالیست بوده است. از آنجایی که این دو دولت در راهبرد خاورمیانه‌ای و یا غرب آسیایی ایالات متحده نقشی ایفا نکرده‌اند در این دسته‌بندی قرار نگرفته‌اند. از لحاظ دوره زمانی در این دوره نیز ۳۰ سال حزب دموکرات جمهوری‌خواه، ۳۹ سال سهم حزب دموکرات، ۴۰ سل سهم احزاب جمهوری‌خواه و ۸ سال سهم حزب ویگ بوده است. در این دوره به نظر می‌رسد تفاوت‌های حزبی تأثیری تعیین‌کننده بر راهبردهای ایالات متحده در راهبرد خاورمیانه‌ای این کشور نداشته است؛ هرچند در آغاز این سده ایالات متحده در کنار دولت سوئد علیه سرزمین‌های شمال آفریقا که در حاکمیت امپراتوری

عثمانی بوده‌اند وارد جنگ شد. در این دوره گفتمان ایالات‌متحده در عرصه سیاست خارجی انزوا گرایی و در مورد خاورمیانه این کشور به دنبال گشایش باب روابط با این منطقه بوده است. عمده فعالیت‌های ایالات‌متحده در این زمینه فعالیت‌های مسیونری، تجاری و ایجاد نهادها و مؤسسات آموزشی بوده است. به نظر می‌رسد در این دوره دولت‌های ایالات‌متحده به صورت هدفمند در جهت ایجاد زمینه اثرگذاری‌های بعدی تلاش می‌کرده‌اند. شکل‌های زیر نشان‌دهنده درصد تشکیل دولت از نظر ماهیت حزبی و همچنین حکومت احزاب سیاسی از نظر مدت‌زمان حکومت نشان داده شده است. از نظر تشکیل دولت هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه با ۹ دولت و هر کدام سهم ۳ درصدی در این زمینه مساوی هستند، حزب ویگ و دموکرات - جمهوری‌خواه نیز هر کدام با ۴ دولت ۱۵ درصد سهم تشکیل دولت را به خود اختصاص داده‌اند.



شکل ۱. بررسی آماری تشکیل دولت‌ها از نظر ماهیت حزبی از ۱۸۰۰ تا پایان جنگ جهانی اول

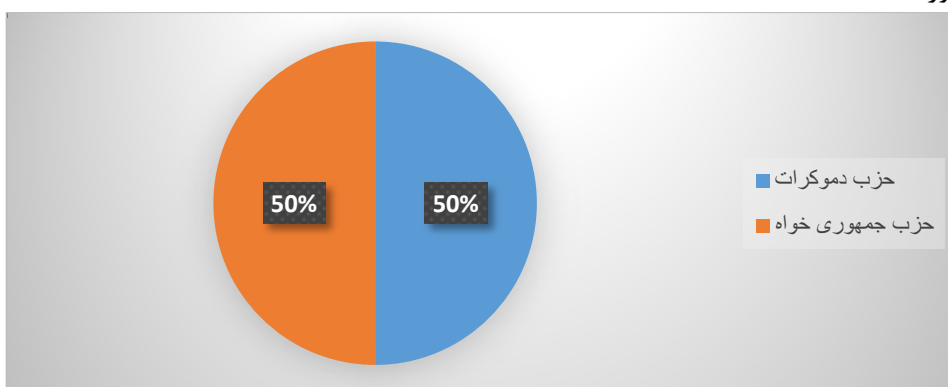


شکل ۲. بررسی آماری طول دوره حاکمیت کلی احزاب سیاسی از سال ۱۸۰۰ میلادی تا پایان جنگ جهانی اول

دوره دوم از اواخر جنگ اول جهانی در دولت وودرو ویلسون و از سال ۱۹۱۸ میلادی هم‌زمان با شورش‌های متعدد و قیام ترک‌های جوان آغاز می‌شود. تداوم این شورش‌ها در یک دوره شش‌ساله منجر به فروپاشی امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۲۴ می‌شود. این واقعه در دولت جمهوری‌خواه جان کولیدج به وقوع پیوست. در این دوره سه دولت از دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه وجود داشته‌اند. سه سال آخر دولت دموکرات وودرو ویلسون، چهار سال کامل دولت جمهوری‌خواه وارن هاردینگ و ۱ سال آغازین دولت جمهوری‌خواه جان کولیدج این دوره را در برمی‌گیرد. در این دوره هرچند ایالات‌متحده امپراتوری عثمانی را به دلیل سرکوب ارمنه، یونانی‌ها و آشوری‌ها در راستای ترکی سازی آناتولی مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ اما همچنان سیاست انزوا گرایی گفتمان راهبردی سیاست خارجی این کشور

محسوب می‌شود و در این مدت اثرگذاری برجسته و تعیین‌کننده‌ای را در برابر فروپاشی امپراتوری عثمانی اتخاذ نمی‌کند.

در دوره سوم که از آستانه جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود و تا دولت جورج بوش (۲۰۰۱) ادامه می‌یابد مجموعاً ۱۲ دولت در ایالات متحده مستقر شدند. سهم حزب دموکرات شش دولت و سهم جمهوری خواهان نیز شش دولت بوده است. از نظر مدت زمان در اختیار داشتن قدرت اجرایی در این کشور، حزب دموکرات ۳۳ سال و حزب جمهوری خواه ۲۸ سال زمامدار دستگاه اجرایی و دولت در کاخ سفید بوده‌اند. در مجموع، این دو حزب از نظر تشکیل دولت در وضعیت برابری هستند اما از نظر دوره حکمرانی حزب دموکرات پنج سال بیش از جمهوری خواهان حکومت کرده است. در این دوره ایالات متحده انزوا گرایی در سیاست خارجی را رها کرده و به عنوان یک قدرت مداخله‌گر در طول جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد شناخته می‌شود. این کشور همچنین در این دوره در خاورمیانه و غرب آسیا دست به مداخلات متعددی از جمله؛ اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران، تجهیز نیروهای مبارز افغان در برابر اتحاد جماهیر شوروی، هدف قرار دادن منافع ایران در طول جنگ ۸ ساله با عراق و ... می‌زند. دکتترین نیکسون بارزترین استراتژی خاورمیانه‌ای ایالات متحده در این دوره است که بر اساس آن حفظ ثبات منطقه‌ای می‌بایست به متحدان منطقه‌ای آمریکا واگذار شود. مهار کمونیزم نیز از دیگر استراتژی‌های سیاست خارجی آمریکا در این دوره است.



شکل ۳. آمار تشکیل دولت بر اساس ماهیت حزبی از آستانه جنگ جهانی دوم تا ۱۱ سپتامبر

(منبع: یافته‌های تحقیق)



شکل ۴. مدت زمان زمامداری دولت‌ها بر اساس ماهیت حزبی

(منبع: یافته‌های تحقیق)

منطقه مورد مطالعه

کشورهای گروه غرب آسیا، مناطق مورد مطالعه این تحقیق را تشکیل می‌دهند. غرب آسیا یا آسیای غربی یا باختر آسیا منطقه‌ای در آسیا است که با جنوب خاور اروپا و شمال خاور آفریقا همسایه است. ایران هم به لحاظ این

تقسیمات در آسیای غربی واقع شده است. خاورمیانه و غرب آسیا هم پوشانی زیادی دارند، اما غرب آسیا شامل کشورهای قفقاز جنوبی مانند جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گرجستان نیز می شود. غرب آسیا در ایران به عنوان جایگزینی برای خاورمیانه هم به کار می رود. خاورمیانه و غرب آسیا هم پوشانی زیادی دارند، اما غرب آسیا شامل کشورهای قفقاز جنوبی مانند جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گرجستان نیز می شود. اما خاورمیانه قفقاز جنوبی را در بر نمی گیرد. از سوی دیگر بخش اروپایی ترکیه، و بخش آفریقایی مصر در غرب آسیا نیستند. در شکل زیر نمای کلی کشورهای عرب آسیا به تصویر کشیده شده است :



شکل ۵. کشورهای غرب آسیا

(منبع : pinterest.com)

بطور دقیق، کشورهای غرب آسیا عبارتند از : آبخاز، اوستیای جنوبی، اردن، ارمنستان، اسرائیل، امارات متحده عربی، ایران، بحرین، ترکیه، جمهوری آذربایجان، سوریه، عراق، عربستان سعودی، عمان، فلسطین، قبرس، قبرس شمالی، قطر، کویت، گرجستان، لبنان، یمن. غرب آسیا تنها یک تعبير ساده جغرافیایی نیست و با گذشت زمان به محتوای سیاسی و راهبردی این منطقه روز به روز افزوده شده است. این منطقه مهد تمدن های بزرگ و مرکز و خاستگاه سه دین بزرگ یهودیت، مسیحیت و اسلام است. غرب آسیا از میانه قرن بیستم، مرکز توجه جهانی و شاید حساس ترین منطقه جهان از نظر استراتژیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است. این منطقه دارای بزرگ ترین منابع نفت و مکان کشمکش های دراز مدت اعراب و اسرائیل است.



شکل ۶. نقشه بخش غرب آسیا

(منبع : pinterest.com)

یافته‌ها

انگیزه‌های حضور ایالات متحده در غرب آسیا

در این بخش به توضیح انگیزه‌ها و محرک‌های ایالات متحده برای حضور در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا پرداخته خواهد شد. بر این اساس، تلاش می‌شود تا به این سؤال پاسخ داده شود که چه عواملی موجب تحریک و ترغیب ایالات متحده در این منطقه شده است. بنابراین به صورت کلی می‌توان تضمین دسترسی به منابع ارزشمند نفتی در خاورمیانه، حمایت از حاکمیت اسرائیل، حفظ و نگهداری پایگاه‌های نظامی، دفاع از دولت‌های وابسته و تقابل با گروه‌های اسلام‌گرا و تروریستی را از رؤس سیاست‌های مداخله‌جویانه ایالات متحده در غرب آسیا دانست.

تضمین دسترسی به منابع نفتی در خاورمیانه

جمیز ال کلونین در کتابش با عنوان خاورمیانه جدید: تاریخ اشاره می‌کند یکی از بهترین اهداف و اولویت‌های اصلی ایالات متحده در خاورمیانه اطمینان دسترسی غرب بر نفت است. دلایل برای این مسئله متقارن هستند. در نخست دلایل اقتصادی در ارجحیت هستند و دوم اینکه سیاست استراتژیک ایالات متحده این واقعیت بود که این کشور می‌بایست تولید داخلی نفت خود را با نفت خاورمیانه تقویت کند (نفت خاورمیانه را به تولیدات داخلی خود بیفزاید). این مسئله با این واقعیت توضیح داده می‌شود که در ۱۹۷۳ مقدار یک سوم نفت وارداتی ایالات متحده از خاورمیانه وارد می‌شده است. حتی امروزه مقدار نفت ایالات متحده به مقدار یک پنجم باقی مانده است. از یک منظر استراتژیک، ریکاوری اقتصادی ژاپن و اروپا تا بعد از جنگ جهانی دوم، نفت ارزان خاورمیانه صورت گرفت. از زمان بحران تحریم نفتی و تحریم کشورهای حمایت‌کننده اسرائیل از سوی اعراب، سیاست آمریکایی به نفت به عنوان یک منبع استراتژیک نگاه کرده است، مانند همه‌ی جهان در حقیقت بیش از ۴۰ سال بعد، حتی اروپا بیش از یک سوم نفت خود را از خاورمیانه به دست می‌آورد و ژاپن نزدیک ۸۰ درصد نفت خود را از شرکای تجاری خود در خاورمیانه تأمین می‌کند (Gelvin, 2005: 260, 214-215).

در طول جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، اعضای عرب عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تحریم نفتی علیه ایالات متحده، در پاسخ به حمایت این کشور از اسرائیل اعمال کردند. این تحریم شامل کشورهای که به نوعی از اسرائیل حمایت کردند نیز شد. این کشورها عبارت بودند از آفریقای جنوبی، هلند و پرتغال صادرات نفتی

محدود شد. کاهش تولید در دستور کار قرار گرفت و آسیب‌پذیری اقتصاد ایالات متحده بر نفت در خاورمیانه و غرب آسیا یکی از انگیزه‌های این کشور برای حضور در این منطقه بوده است (Sarhan, 2017: 416).

حمایت و حفاظت از حاکمیت اسرائیل

دومین انگیزه حضور ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا را علاقه و انگیزه این کشور در راستای تأمین امنیت و تضمین حاکمیت اسرائیل در این منطقه پرآشوب و پرتنش ارزیابی کرده‌اند. در حقیقت، حفاظت و مراقبت از یک اسرائیل قدرتمند در خاورمیانه موجب استحکام و تقویت منافع امنیتی آمریکا در این منطقه می‌شود. این دیدگاه در اواخر قرن ۲۰ بر سیاست خارجی آمریکا مسلط شد و سیاست فعلی این کشور در قبال خاورمیانه و غرب آسیا را شکل داده است (Sarhan, 2017: 461). در پایان سال ۱۹۴۷ دولت ترومن طرح تقسیم کمیته تخصصی سازمان ملل متحد در موضوع فلسطین را مورد حمایت قرار داد که در آن پیشنهاد شده بود فلسطین به دو بخش یهودی و عرب تقسیم شود. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ طرح تقسیم فلسطین به دو بخش یهودی و عرب نشین توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد. پس از تصویب این قطعنامه دولت ترومن سیاست خود را در قبال تقویت و ترغیب یهودیان برای مهاجرت به فلسطین ادامه داد و حمایت‌های خود را نیز در خصوص ایجاد یک جامعه اشتراکی برابانه تداوم بخشید. کنگره نیز در دسامبر ۱۹۴۷ یک قطعنامه را در این خصوص تصویب کرد. در تاریخ ۱۴ می ۱۹۴۸ دولت اسرائیل ضمن اعلام موجودیت استقلال خود را نیز اعلام کرد (Sarhan, 2017: 462). بر اساس توضیحات فوق سرزمین تاریخی فلسطین اکنون به نام اسرائیل شناخته می‌شود. دقایقی پس از اعلام استقلال اسرائیل، ایالات متحده نخستین کشوری بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت. مدت‌زمان کوتاهی پس از آن نیز اتحاد جماهیر شوروی و چند کشور دیگر نیز این رژیم تازه تأسیس را به رسمیت شناختند. در پی اعلام استقلال اسرائیل، جنگ اول اعراب و این کشور در سال ۱۹۴۸ آغاز شد. کشورهای عربی درگیر در این جنگ شامل مصر، عراق، اردن، عربستان سعودی، لبنان و سوریه بودند. این کشورها در راستای حمایت از اعراب فلسطینی و مقابله با اسرائیل به این کشور حمله کردند که پس از شکست آن‌ها و در نتیجه این جنگ، اسرائیل سرزمین‌هایی را که بر اساس قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل متحد به اعراب واگذار شده بود را به تصرف خود درآورد ("The Arab-Israeli War of 1948" 2019).

در ادامه حمایت دولت ترومن از دولت یهودی در اسرائیل، پس از جنگ اول اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸، وی صراحتاً و به صورت آشکار فرآیند تقویت و تجهیز اسرائیل را دنبال کرد. سیاست‌های ترومن نشان از همراهی و همگامی فزاینده ایالات متحده و اسرائیل داشت. پس از جنگ تعداد کمی از اعراب در اسرائیل ماندند و تعداد زیادی از آن‌ها در بخش غربی و نوار غزه ساکن شدند که زمان وقوع جنگ شش‌روزه در سال ۱۹۷۶ در اختیار اردن و مصر بود. صدها هزار تن از اعراب فلسطینی به کمپ‌های ساخته‌شده سازمان ملل انتقال و تبعید شدند. به دنبال شکست اعراب، این احساس در بین اعراب به وجود آمد که دولت‌های آن‌ها به آن‌ها از پشت خنجر زده‌اند؛ زیرا وارد جنگی شدند که برای آن آمادگی و توان کافی نداشتند و همچنین اقدامی برای تقویت زیرساخت‌های نظامی انجام نداده بودند (Gelvin, 2005: 260). در پی وقوع جنگ شش‌روزه ایالات متحده قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد را مورد تأیید قرار داد و آن را امضاء کرد. رئیس‌جمهوری بعدی ایالات متحده نیز برخی ابتکارات از جمله توافقات و پیمان‌ها با برخی از دولت‌های عرب و سازمان آزادی‌بخش فلسطین^۱ را صورت داد تا ثبات و امنیت اسرائیل تضمین شود. برجسته‌ترین ابتکارات و اقدامات در این زمینه عبارت بودند از: توافق صلح اسرائیل و مصر در ۲۶ مارس ۱۹۷۹؛ بیانیه اصول توافقات دولت خودگردان (اسلو ۱)^۲ در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳؛ صلح اردن و اسرائیل در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۴؛ توافق انتقالی (اسلو ۲) در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵. روابط اسرائیل و ایالات متحده به دهه‌های پیش بازمی‌گردد و تخمین زده

¹ Palestine Liberation Organization (PLO)

² Declaration of Principles on Interim Self-Government Arrangements (Oslo I)

می‌شود که این روابط مجموعاً ۱۱۵ میلیارد دلار برای طرفین سود داشته است. این هزینه شامل کمک‌های نظامی، دیپلماتیک، سیاسی، اقتصادی و ... می‌شود که از سال ۱۹۴۹ صورت گرفته است. در اوج جنگ سرد اسرائیل توانست به‌عنوان متحد نزدیک ایالات‌متحده کار ویژه خود را در برابر جلوگیری از نفوذ کمونیسم و گسترش ناسیونالیسم عربی ایفا کند. به‌رغم تغییرات سیاسی فراوان در منطقه غرب آسیا در چند سال اخیر، اسرائیل همچنان به‌عنوان متحد شماره ۱ ایالات‌متحده در منطقه باقی مانده است و این کشور نقش یک سپر محافظ در برابر اسلامی سیاسی و گروه‌های تروریستی و افراطی بازی می‌کند. این مسئله منطق باقی‌مانده از نخستین روزهای برقراری روابط دیپلماتیک ایالات‌متحده با اسرائیل است. به‌علاوه این کشور توانسته است از طریق نابودی برنامه‌های هسته‌ای عراق و سوریه نقش بسیار مهمی در تضعیف کشورهای متخاصم با ایالات‌متحده بازی کند و همچنین نقش چشمگیری در کاهش روند گسترش سلاح‌های کشتار جمعی ایفا نموده است. در حال حاضر ایالات‌متحده و اسرائیل از ابعاد متعدد و متفاوت دارای منافع مشترک و یکسانی با یکدیگر هستند (Eisenstadt and Pollock, 2012).

حفظ و نگهداری پایگاه‌های نظامی

سومین انگیزه ایالات‌متحده از حضور در خاورمیانه‌ی غرب آسیا، حفاظت و نگهداری از پایگاه‌های نظامی این کشور در این منطقه به‌ویژه کشورهای نفت‌خیز و عربی که در مسیر تجارت و نقاط فشاری قرار دارند که به سیاست‌های ایالات‌متحده اجازه می‌دهد نفوذ خود را در سراسر منطقه گسترش داده و اعمال کند، بوده است.



شکل ۷. محدوده عملیاتی سنتکام

(منبع: <http://www.gao.gov/products/GAO-15-45>)

چهار جزء خدماتی و یک فرماندهی یکپارچه‌ی تابعه تشکیل‌دهنده سنتکام آمریکا در خاورمیانه است. این چهار جزء عبارتند از: نیروی دریایی ایالات‌متحده واحد خاورمیانه مستقر در بحرین، نیروی زمینی ایالات‌متحده واحد خاورمیانه مستقر در کویت، نیروی هوایی ایالات‌متحده واحد خاورمیانه مستقر در قطر، نیروی دریایی ایالات‌متحده واحد خاورمیانه مستقر در بحرین و فرماندهی عملیات ویژه ایالات‌متحده واحد خاورمیانه مستقر در قطر ("Military Exercises-Central Command" 2013).

به دنبال سقوط و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، اتحاد جماهیر شوروی، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، عراق به‌عنوان یک تهدید جدید برای منافع ایالات‌متحده در خاورمیانه مطرح شد. پس از تهاجم عراق به کویت در دهه‌ی ۱۹۹۰ ایالات‌متحده شروع به ترغیب یک ائتلاف متشکل از ۳۰ کشور برای مقابله با این تهاجم کرد. در این عملیات سنتکام بیش از ۵۳۲۰۰۰ نیروی نظامی آمریکا را فرماندهی کرد. نیروی کلی ائتلاف در مجموع بیش از ۷۳۷۰۰۰ نفر بودند که با محدودیت ایالات‌متحده به این منطقه اعزام شده بودند. در سال ۱۹۹۱ در جنگ اول خلیج فارس آتش‌بس اعلام شد

اما تنش‌ها همچنان تا حدود ۱۰ سال بعد بین عراق و آمریکا وجود داشت ("2015 Index of U.S. Military Strength," n.d).

به دنبال فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله‌ی تروریستی، مأموریت و مسئولیت سنتکام به یک مرکز جهانی برای مبارزه با تروریسم تبدیل شد و در مناطقی مانند افغانستان و عراق و شاخ آفریقا مأموریت‌هایی را انجام داد. به صورت مشخص در این زمان دولت جورج بوش در ایالات متحده بر این مسئله که رژیم عراق با بازرسان سازمان ملل در خصوص صلاح‌های کشتار جمعی و نابودی آن‌ها همکاری نمی‌کند پافشاری کرد و استدلال کرد که رژیم عراق حامی تروریسم است. در نتیجه‌ی این عوامل ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله نظامی کرد. در ابتدا ۱۵۰۰۰۰ نیروی نظامی به نیروهای ائتلاف پیوستند. این تعداد در سال ۲۰۰۷ به ۳۰۰۰۰۰ هزار افزایش پیدا کرد؛ اما در نهایت نیروهای نظامی آمریکایی که در عراق ماندند بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر بودند. تا سال ۲۰۱۱ نیروهای آمریکایی تغییری در عراق نداشتند و در دسامبر این سال نیروهای آفریقایی از عراق خارج شدند و حدود ۱۵۰ نفر تنها در مقر سفارت این کشور در بغداد باقی ماندند. در این زمان بیشتر نیروهای آمریکایی بر مقررها و اماکن نظامی این کشور در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس مستقر شدند (2015, "Index of U.S. Military Strength").

در مجموع و به صورت خلاصه، می‌توان گفت حضور نظامی و سیاسی آمریکا تا قبل از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه و غرب آسیا محدود بوده است. با این حال در طول جنگ جهانی دوم ایالات متحده حضور نسبتاً کم‌رنگی را در کشورهایی مثل ایران، کویت، عربستان سعودی و بحرین داشته است. به دنبال تهاجم نظامی عراق به کویت در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی ایالات متحده حضور نظامی خود را در خاورمیانه و به صورت ویژه و خاص غرب آسیا افزایش داده و پایگاه‌های نظامی خود در کشورهای خلیج فارس را نیز توسعه داد. علاوه بر این ایالات متحده از طریق حضور نظامی خود در این منطقه تلاش کرده است تا دسترسی ایمن به نفت را برای آمریکا و متحدینش فراهم کند، از ثبات و امنیت رژیم‌های متحد خود در منطقه مطمئن شود، به بحران‌های خارجی و بین‌المللی پاسخ دهد، به مقابله با نیروهای تندرو و رادیکال و همچنین تروریست‌های اسلام‌گرا بپردازد که منافع ایالات متحده در خاورمیانه را در معرض تهدید قرار می‌دهند و در نهایت سیاست خارجی استراتژیک ایالات متحده را مورد حمایت قرار دهد.

حمایت و حفاظت از دولت‌های کلاینت^۱ و رژیم‌های دوست و متحد

حمایت از دولت‌های وابسته، کلاینت و رژیم‌های دوست و متحد در منطقه یکی از دلایل دیگر حضور ایالات متحده و خاورمیانه و غرب آسیا است. دولت‌های کلاینت به دولت‌هایی اطلاق می‌شود که از نظر دفاعی، تجاری و ... به کشورهای دیگری وابسته هستند (Collin, 1998: 50). راهنمای روابط بین‌المللی و دیپلماسی دولت‌های کلاینت را دولت‌هایی معرفی کرده است که از نظر اقتصادی، سیاسی و یا نظامی و یا هر سه بعد به دولت دیگری وابسته هستند، روابط آن‌ها دوجانبه بوده و معمولاً یک طرف سود می‌برد و با تعهدات دوجانبه، اگرچه متفاوت، نیز همراه است. دولت‌های کلاینت اصولاً از نظر نظامی قوی هستند اما از نظر اقتصادی کشورهای ضعیفی محسوب می‌شوند. در طول جنگ سرد دولت‌هایی مثل کره جنوبی و اسرائیل کلاینت‌های ایالات متحده و عراق و سوریه کلاینت‌های اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شدند (Fry, Goldstein, and Langhorne, 2002: 9).

در آغاز جنگ سرد چند دولت در خاورمیانه به دو اردوگاه مخصوص به خود و منحصر به فرد تقسیم شدند. در یک اردوگاه کشورهایی مثل مصر و سوریه ضمن حمایت از اتحاد جماهیر شوروی ایده‌های کمونیستی بین‌المللی را پذیرفتند. در طیف مقابل، کشورهایی مثل یونان، ترکیه و اسرائیل با حمایت از ایالات متحده ایده کاپیتالیسم و سبک آن را پذیرفتند. هر دو بخش با این حال کمک‌های اقتصادی، نظامی و حمایت‌های دیپلماتیک هم از جانب مسکو و هم

¹ Client-states

از جانب واشنگتن دریافت کردند. به‌علاوه، در برخی زمینه‌ها چند کشور توانستند از مهارت‌های دیپلماتیک خود برای جلب حمایت دو طرف استفاده کنند. مراقبت و حمایت از دولت‌های کلاینت یکی از سیاست‌های اساسی ایالات‌متحده در دهه‌های متمادی بوده است. با این حال از زمانی که ایالات‌متحده منافع خارجی خود را بسط داده است، این کشور از سیستم بازسازی و مراقبت از رژیم‌هایی خاص و تلاش برای یافتن کلاینت‌های بیشتر برای اثرگذاری بهتر بر منافع خود استفاده کرده است (Sylvan and Majeski, 2003: 1-5).

در پی زوال قدرت اپراتوری‌های جهانی مانند عثمانی، بریتانیا و فرانسه در خاورمیانه و غرب آسیا کشورهای تازه استقلال یافته در این منطقه با دشواری‌های اقتصادی زیادی مواجه شدند و نیازمند کمک‌های خارجی گردیدند. در طول رقابت جنگ سرد، ایالات‌متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به دو رکن اصلی مساعدت‌های مالی تبدیل شدند. هر دو این کشورها به اهمیت این منطقه پی برده و برای حفاظت از منافع امنیت ملی خودشان سعی در بسط نفوذ خودشان داشتند. در نتیجه آن‌ها تلاش کردند روابط خودشان را با کشورهای منطقه تقویت کنند و یک رابطه مبتنی بر دولت‌های کلاینت با خودشان را ایجاد کنند. شکاف میان کشورهای منطقه به سرعت آشکار شد که در یک سو دولت‌های تحت حمایت ایالات‌متحده بودند و در سوی دیگر دولت‌های وابسته به اتحاد جماهیر شوروی (Sarhan, 2017: 466).

پس از جنگ جهانی دوم ایالات‌متحده منافع و اهداف و علایق اتحاد جماهیر شوروی را شناسایی کرد و در نتیجه از طریق سیاست‌هایی مثل بازدارندگی، تقابل و مهار: از طریق ایجاد سازمان‌های دفاعی و اتحادها مانند پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در سال ۱۹۴۹، سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) در سال ۱۹۴۵، متو در سال ۱۹۵۵ و سنتو در سال ۱۹۵۹ و همچنین دنبال کردن توافق‌های نظامی، پیمان‌های متقابل و دوستانه تلاش کرد توسعه‌طلبی شوروی را محدود کند (Sarhan, 2017: 466). از اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰ ایالات‌متحده متعهد شده است که کمک‌های اقتصادی، نظامی و همکاری‌های دفاعی را به چند کشور در خاورمیانه و غرب آسیا برای حفاظت از امنیت ملی و منابع استراتژیک خود ارائه نماید. به‌صورت ویژه کشورهای زیر به دولت‌های کلاینت ایالات‌متحده در اواسط دهه‌ی ۱۹۴۰ تبدیل شدند که عبارت‌اند از: عربستان سعودی (۱۹۴۵)، یونان و ترکیه (۱۹۴۷)، اسرائیل (۱۹۴۸)، ایران (۱۹۵۳)، پاکستان (۱۹۵۴)، لبنان (۱۹۷۵)، اردن (۱۹۶۳)، تونس (۱۹۷۴)، مصر (۱۹۷۶)، کویت؛ بحرین؛ و عمان (Sylvan and Majeski, 2003: 1-5). این روابط کلاینت محور با ایالات‌متحده در منطقه خاورمیانه موجب دستاوردهای موفقیت‌آمیز در حفاظت از منافع آمریکا و متحدانش در منطقه شد. با این حال در این فرایند یکسری روابط ناپایدار و نامتوازن بین ایالات‌متحده و کشورهای منطقه‌ای وجود داشته است. این روابط ناپایدار و نامتوازن موجب شد که ایالات‌متحده بتواند دسترسی آسان و مناسبی بر ذخایر اثبات‌شده انرژی داشته باشد. این روابط همچنین موجب شد تا برای حضور نظامی و گسترش پایگاه‌های نظامی و تأسیسات تهاجمی ایالات‌متحده درهای مذاکره باز باشد. به‌صورت خاص همان‌طور که پیش‌از این نیز گفته شد در سال ۲۰۱۴ حدود ۳۵ هزار پرسنل نظامی ایالات‌متحده در خاورمیانه عملیات انجام دادند. با این حال تعداد دقیق آن‌ها به دلیل حمایت منطقه مشخص نیست (”2015 Index of U.S. Military Strength,” n.d).

سرانجام حمایت‌های اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی به رژیم‌های دوست و متحد در منطقه ارائه شد. با این حال با پدید آمدن بهار عربی در سال ۲۰۱۱-۲۰۱۰ سیاست خارجی ایالات‌متحده در قبال رژیم‌های کلاینت تغییر کرد و به‌جای حمایت از رژیم‌ها به حمایت افراد روی آورد. این رویکرد در تقابل با سیاست‌های قبلی ایالات‌متحده در تونس، مصر، لیبی، سوریه، بحرین و یمن بود. این تعمیم به یک شمشیر دو لبه شباهت شد که ممکن است یک سردرگمی

طولانی مدت و آشفتگی را در میان جمعیت داخلی در مورد حفظ رژیم‌های پیشین به وجود آورد (Sarhan, 2017: 467).

مبارزه با افراط‌گرایی، گروه‌های اسلام‌گرا و تروریستی

پنجمین انگیزه ایالات‌متحده از حضور در خاورمیانه و سیاست خارجی خود در قبال این منطقه مقابله و مبارزه با گروه‌های تندرو اسلام‌گرا و تروریستی است. به دنبال تهاجم سال ۱۹۷۹ اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، ایالات‌متحده آمریکا و متحدانش این اقدام اتحاد جماهیر شوروی را محکوم کردند. سپس ایالات‌متحده اقدامات متعددی را انجام داد که نیروهای شوروی را وادار به خروج از افغانستان کند. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، پرزیدنت کارتر در بیانیه‌اش که در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ اعلام شد گفت هرگونه تلاش توسط نیروهای خارجی برای به کنترل گرفتن منطقه خلیج‌فارس، به‌عنوان یک تهاجم علیه منافع ایالات‌متحده در نظر گرفته خواهد شد و این مسئله موجب می‌شود که ایالات‌متحده با هر وسیله‌ای از جمله نیروی نظامی با این اقدام مقابله کند (Carter, 2001: 857). نتیجه مستقیم تهاجم (شوروی به افغانستان) این بود که ایالات‌متحده، چین و کشورهای عربی به‌صورت آشکار و مخفی حمایت‌های مالی، نظامی، آموزشی و تبلیغاتی خود را به مجاهدین افغان ارائه کردند. تنها ایالات‌متحده از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ مبلغ ۴.۵ میلیارد دلار را برای این مسئله اختصاص داد. مجموعاً مجاهدین از ایالات‌متحده کشورهای عربی و اروپایی ۱۰ میلیارد دلار کمک مالی دریافت کردند. عمده این کمک‌های مالی برای مجاهدین افغان بود که بتوانند سلاح‌های کهنه‌ای مثل موشک‌انداز استینگر را بسازند که هدف آن ساقط کردن هواپیماها و بالگردهای شوروی بود. به دنبال بروز شورش‌ها و درگیری‌های پس از خروج شوروی از افغانستان، این سلاح‌ها به دست نسل بعدی مجاهدین افغان، یعنی طالبان افتاد (Rashid, 2001: 13-18). در اوایل دهه‌ی ۹۰ شوروی‌های مجاهد افغان، طالبان را شکل دادند که مخالف اشغال افغانستان توسط شوروی بود. آمریکا و سازمان اطلاعات مرکزی این کشور (CIA) و سازمان هم‌قطار پاکستانی، اداره‌ی اطلاعات پاکستان (ISI)، به‌صورت مخفیانه از این گروه حمایت کردند (Laub, 2014). در نتیجه این جنگ، اتحاد جماهیر شوروی میلیاردها دلار را از دست داد که سرانجام منجر به فروپاشی اقتصادی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی شد. سپس طالبان به‌عنوان یکی از قدرتمندترین جناح‌های اسلامی در افغانستان در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ ظاهر شد. طالبان توانست از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ افغانستان را تحت کنترل خود درآورد. رژیم طالبان یک رژیم منزوی بود که به‌صورت بین‌المللی مورد شناسایی قرار نگرفت و تنها چند کشور مثل پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی این رژیم را مورد شناسایی قرار دادند. در اواخر دهه‌ی ۹۰ میلادی شورای امنیت سازمان ملل متحد دو قطعنامه را تصویب کرد؛ یکی از طالبان درخواست می‌کرد تا بدرفتاری نسبت به زنان را متوقف کند و دیگری تحریم‌هایی را علیه رژیم طالبان برای محدود کردن این گروه و رهبران القاعده وضع کرد. در سال ۱۹۹۸ القاعده مسئول هدف قرار دادن سفارت آمریکا در شرق آفریقا شناخته شد. در نتیجه ایالات‌متحده رژیم طالبان را به ایجاد یک محیط امن برای القاعده و رهبران اسامه بن‌لادن متهم کرد (Laub, 2014).

در پی وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ایالات‌متحده جنگ جهانی علیه تروریسم را اعلام کرد. دولت جورج بوش انگشت اتهام را به سمت القاعده و طالبان که نیروی القاعده را پناه داده بودند گرفت. علاوه بر این، دولت بوش چند کشور از جمله ایران، عراق و سوریه را به حمایت و پشتیبانی از تروریسم متهم کرد. در این راستا، پرزیدنت بوش اعلام کرد؛ ایران و سوریه به مخفی کردن و پناه دادن به تروریست‌ها ادامه می‌دهند. دولت ایالات‌متحده ایران و سوریه را در لیست کشورهای حامی تروریسم قرار داد که علت آن به حمایت آن‌ها از گروه‌های نظامی فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی بازمی‌گشت (Bush 2003a).

در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ ایالات متحده به همراه بریتانیا و کشورهای عضو ناتو عملیات نظامی خود را با عنوان عملیات آزادی پایدار آغاز کرد. این مأموریت به منظور حمله به افغانستان و ساقط کردن طالبان برای مخفی کردن اسامه بن‌لادن رهبر القاعده به طرح‌ریزی و عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر متهم شده بود، انجام شد.

در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۴، باراک اوباما و وزیر دفاع، وی در بیانیه‌ای مشترک پایان جنگ در افغانستان را اعلام کردند. اوباما اعلام کرد اگر به این بیانیه پایان طولانی‌ترین اقدام و حضور نظامی ایالات متحده در تاریخش را اعلام می‌کند؛ اما هنوز کارهای زیادی برای مبارزه با تروریسم و مأموریت ما در افغانستان باید انجام شود ("Obama, Hagel Mark 2014 End of Operation Enduring Freedom"). باین‌حال موفقیت یا شکست آن محل مباحث بسیاری است.

در پی واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مبارزه با تروریسم به نگرانی اصلی در سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل شد. متقابلاً ایالات متحده علیه چند گروه اسلام‌گرا وارد عمل شد که اکثریت آن‌ها گروه‌های سنی مذهب از قبیل الشباب در سومالی، طالبان در افغانستان، القاعده در افغانستان و عراق، دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در عراق بودند. این اقدامات به منظور حمایت و حفاظت از منافع ایالات متحده در سراسر جهان بودند. ایالات متحده همچنان متقاعد است که این گروه‌های اسلامی تفاسیر رادیکالی و افراط‌گرایانه‌ای را از اسلام ارائه می‌نمایند که به صورت قابل توجهی در تضاد با غرب است. به‌علاوه ایالات متحده اعتقاد دارد این گروه‌های تروریستی تهدیدات قابل توجه و بزرگی را برای ایالات متحده، متحدانش و ثبات کل منطقه از نظر امنیتی ایجاد می‌کنند (Sarhan, 2017: 469).

پس از تهاجم سال ۲۰۰۱ به افغانستان دولت جورج بوش اعلام کرد که عراق به حمایت از تروریسم می‌پردازد. جورج بوش اعلام کرد شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد رژیم بعث عراق با القاعده ارتباط دارد و همچنین افرادی از سازمان اطلاعات عراق در سودان با اسامه بن‌لادن دیدار داشته‌اند (Milbank, 2004). در فوریه ۲۰۰۳ دولت جورج بوش استراتژی مبارزه با تروریسم خود را ایجاد و توسعه داد که به منظور مبارزه با تروریسم در سراسر جهان بود. این طرح جامع شامل استراتژی‌هایی مبنی بر شکست تروریسم و سازمان‌های تروریستی بود. همچنین این طرح تلاش می‌کرد تا حمایت و پشتیبانی از تروریسم را قطع کند اثرگذاری رسانه‌ای - اجتماعی آن‌ها را نیز کاهش دهد. این طرح تلاش می‌کرد امنیت شهروندان آمریکایی را نیز تضمین کند ("National Strategy for Combating Terrorism" 2003). در ۱۹ مارس ۲۰۱۳ ایالات متحده به عراق حمله کرد و رژیم صدام حسین سرنگون شد. دولت بوش عراق را به نقض حقوق بشر، تلاش برای ساخت و انبار کردن تسلیحات شیمیایی و کشتار جمعی و پناه دادن به رهبران تروریست‌ها متهم کرد. علاوه بر این، مقامات آمریکایی ادعا کردند که رژیم صدام حسین تمام منطقه خاورمیانه را بی‌ثبات می‌کرد. در طول آگوست و سپتامبر ۲۰۱۴ ایالات متحده یک ائتلاف بین‌المللی را برای مقابله با داعش ایجاد کرد. در ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۴ ایالات متحده و چند کشور شامل دولت‌های عربی (بحرین، اردن، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی) حملات هوایی خود را علیه داعش در سوریه آغاز کردند تا ضمن از بین بردن توان نظامی داعش مناطق اشغالی را نیز باز پس بگیرند (Fantz and Pearson, 2015).

بنابراین می‌توان یکی از دلایل حضور ایالات متحده در خاورمیانه را نگرانی و دغدغه‌ی این کشور از ظهور و یا بازتولید توان گروه‌های افراطی اسلام‌گرا و تروریستی داشت. از دید ایالات متحده فاجعه وقتی کامل می‌شود که تروریست‌ها کنترل سلاح‌های کشتار جمعی را نیز به دست بگیرند. این مسئله می‌تواند یک تهدید واقعی برای منافع امنیتی و ملی ایالات متحده، برای تمام خاورمیانه و حتی بی‌ثبات‌سازی جهان باشد.

فعالیت‌های دیپلماتیک و سیاسی

ایالات متحده به دنبال اهداف و انگیزه‌هایی که پیش‌ازین ذکر شد تلاش کرده است حضور خود را در خاورمیانه و غرب آسیا تقویت کند. در این راستا این کشور تلاش کرده است تا حضور خود را در ابعاد سیاسی - دیپلماتیک،

نظامی، پراکسی‌ها و اقتصادی تقویت کند. در حوزه‌ی سیاسی و دیپلماتیک، انعقاد پیمان‌های همکاری دوجانبه، حضور در کنفرانس‌ها و رویدادهای مرتبط، تلاش برای حل مسئله فلسطین و اسرائیل و ... را می‌توان نام برد. در این بخش حضور سیاسی - دیپلماتیک ایالات‌متحده در غرب آسیا مورد بررسی قرار می‌گیرد. حضور سیاسی و دیپلماتیک ایالات‌متحده ممکن است مبتنی بر همکاری یا تقابل مورد بررسی قرار گیرد. در این بخش منظور از حضور سیاسی و دیپلماتیک ایالات‌متحده صرفاً مراکز دیپلماتیک و کنسولی نیست؛ بلکه کلیه اقداماتی و رویکردهایی را در بر می‌گیرد که ایالات‌متحده در باب مسائل غرب آسیا اتخاذ کرده است.

نام کشور	خلاصه فعالیت‌های دیپلماتیک و سیاسی ایالات متحده
عراق	ایالات‌متحده از زمان تأسیس پادشاهی کشور عراق و از دوره انزوا گرایی همواره تلاش نموده است سطح روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را با این کشور در سطح مناسب و قابل قبولی که بتواند منابع این کشور را تأمین نماید نگه دارد. پس از تهاجم نظامی عراق به کویت روابط سیاسی و دیپلماتیک این کشور با عراق از وضعیت مبتنی بر همکاری به وضعیتی دیپلماتیک تحریم و مقابله و فشار تغییر یافت. دولت ایالات‌متحده در یک فعالیت دیپلماتیک دیگر علیه عراق در شورای امنیت اعلام کرد که عراق در ۴ اکتبر ۱۹۶۳ ضمن شناسایی رسمی کویت مرزهای خود را با این کشور را نیز به رسمیت شناخته و باید به این تعهد عمل نماید (آقای، ۱۳۷۵: ۳۶۲). ایالات‌متحده همچنین تلاش کرد تا از طریق کودتا در درون حزب بعث صدام را سرنگون کند که به دلیل تسلط صدام بر این حزب این طرح موفقیت‌آمیز نبود. پس از دوره‌ی جورج بوش و با روی کار آمدن بیل کلینتون دموکرات، رویکرد مهار دوجانبه ^۱ در دستور کار سیاست ایالات‌متحده نسبت به عراق قرار گرفت. رویکرد سیاسی دولت کلینتون نسبت به عراق دو بعد داشت. نخست که از آن به‌عنوان موضع عقب‌گرد یاد می‌شود طرح حمایت از گروه‌های عراقی مخالف صدام برای سرنگونی رژیم بعث بود و دوم رویکرد مهار دوجانبه بود که موردپذیرش دموکرات‌های حاکم بر کاخ سفید قرار گرفت. هدف اصلی این رویکرد در دولت بیل کلینتون تضعیف ایران و عراق و کاهش توان نیروها و جنبش‌های اسلامی در منطقه بود (متقی، ۱۳۷۳: ۶۱۸). پس از حادثه ۱۱ سپتامبر رویکرد سیاسی و دیپلماتیک ایالات‌متحده مبتنی بر تغییر رژیم بود که پس از حمله نظامی سال ۲۰۰۳ این کشور تلاش کرد تا ضمن ایجاد یک دوره انتقالی حکومتی متعادل را در عراق روی کار آورد. رویکرد کلی و دیپلماتیک ایالات‌متحده در عراق در حال حاضر مبتنی بر حمایت از این کشور و افزایش پیوندهای دیپلماتیک و سیاسی است؛ زیرا به اعتقاد ایالات‌متحده فقدان نفوذ سیاسی - دیپلماتیک این کشور در عراق می‌تواند منجر به افزایش نفوذ ایران در این کشور شود.
سوریه	رویکرد کلی سیاسی ایالات‌متحده در قبال سوریه این بوده است که از سال ۱۹۷۹ این کشور را در لیست دولت‌های حامی تروریسم قرار داده است. ایالات‌متحده حضور گروه‌های فلسطینی در سوریه را دلیلی بر حمایت این کشور از تروریسم می‌داند. گروه‌هایی مانند حماس، جهاد اسلامی فلسطین، جبهه مردمی برای آزادی فلسطین و ... از زمره این گروه‌ها هستند و در سال ۲۰۱۰ ایالات‌متحده سوریه را با ادعای خود مبنی بر قرار دادن موشک‌های اسکار در اختیار نیروهای حزب‌الله در لبنان محکوم کرد (COUNTRY REPORTS ON TERRORISM 2009, 2010). ایالات‌متحده همچنین سوریه را به دلیل ایجاد تسهیلات برای جنگ جویان القاعده در عراق مورد سرزنش قرار داده است. بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ این ترور از مرز سوریه به عراق به شدت افزایش یافته بود. همان‌گونه که ایالات‌متحده عراق را به بهانه حمایت از تروریسم هدف تحریم‌های اقتصادی خود قرار داد، دولت سوریه نیز در این زمینه به سرنوشتی مشابه عراق دچار شد. بنابراین به‌صورت کلی می‌توان گفت دیپلماتیک و حضور سیاسی ایالات‌متحده در برابر سوریه به‌عنوان یک کشور در جغرافیای غرب آسیا، مبتنی بر دیپلماتیک تحریم و فشار بوده است.
اردن	برخلاف حضور سیاسی و دیپلماتیک ایالات‌متحده در دو کشور عراق و سوریه که پر نوسان و گاهی تشنج بوده است، روابط این کشور با اردن دیگر کشور غرب آسیا روابط باثبات و خوبی بوده است؛ به‌نحوی که از سال ۱۹۹۶ ایالات‌متحده اردن را در زمره متحدان غیر ناتویی ^۲ خود قرار داده است. روابط این دو کشور به حدود ۴ دهه برمی‌گردد. سیاست کلی ایالات‌متحده در قبال این کشور این بوده است که اردن را در جهت تقویت نقش منطقه‌ای برای صلح، ثبات و میانه‌روی موردحمایت قرار دهد؛ بنابراین در کنار همکاری‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی ایالات‌متحده تلاش کرده است تا اردن را در زمینه ثبات و توسعه و پیشرفت یاری کند (U.S. Relations With Jordan, 2014). به‌صورت کلی می‌توان حضور سیاسی - دیپلماتیک ایالات‌متحده در اردن را از نوع حمایت‌گرایانه و تقویتی در راستای منافع دوجانبه ارزیابی کرد. ایالات‌متحده معتقد است اردن شریکی بسیار نزدیک و قابل‌احترام برای این کشور است.
لبنان	بنابراین از دیگر کشورهای منطقه غرب آسیا است که موردتوجه ایالات‌متحده قرار دارد. روابط دو کشور در سال ۱۹۴۲ باز می‌گردد که ایالات‌متحده دیپلمات خود به نام جورج وادورث ^۳ را به این کشور به‌عنوان یک مأمور دیپلماتیک و یک کنسول به این کشور اعزام کرد. در سال ۱۹۴۴ با اعلام استقلال لبنان ایالات‌متحده این کشور را به رسمیت شناخت و وادورث که پیش‌ازاین به‌عنوان کنسول در این منطقه انجام‌وظیفه می‌کرد به‌عنوان سفیر ایالات‌متحده در لبنان منصوب شد ("U.S. Relations With Lebanon," n.d.). ایالات‌متحده درصدد حفظ پیوندهای سنتی خود با لبنان است و تلاش می‌کند تا استقلال، حاکمیت، وحدت ملی و یکپارچگی سرزمینی این کشور را حفظ و تقویت کند. ایالات‌متحده در کنار جامعه بین‌المللی از اجرای کامل قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد که شامل خلع سلاح همه گروه‌های نظامی و شبه‌نظامی در لبنان بود، حمایت می‌کند و هدف اصلی این کشور توسعه و تقویت نیروی نظامی ملی لبنان است ("Resolution 1559" 2004). از دید دولت‌مردان ایالات‌متحده ثبات، صلح و آرامش لبنان می‌تواند یک سهم مهم در صلح خاورمیانه

¹ Dual containment

² Major non-NATO ally

³ George Wadsworth

داشته باشد. از این رو می‌توان لبنان را در حوزه‌ی منافع منطقه‌ای ایالات‌متحده تعریف کرد که این کشور توجهی خاص را به آن مبذول داشته است. این توجه را می‌توان در سه دسته کمک‌های اقتصادی اجتماعی، سیاسی-نظامی و علمی و پژوهشی دانست که نشان از اهمیت خاص لبنان در استراتژی‌های منطقه‌ای ایالات‌متحده در غرب آسیا دارد ("U.S. Relations With Lebanon," n.d).

اسرائیل

بارزترین نمود حضور سیاسی و دیپلماتیک ایالات‌متحده در غرب آسیا پیوندهای عمیق و نزدیک این کشور با اسرائیل است. ایالات‌متحده و اسرائیل هر دو به دلایل مختلف دارای همگرایی فزاینده و غیرقابل‌انکاری در مسائل خاورمیانه هستند. ایالات‌متحده همواره اعلام کرده است رویکرد اصلی خود را حفاظت از امنیت و حاکمیت اسرائیل قرار داده است. اسرائیل نیز به دلیل قرار گرفتن در یک محیط پرتنش و همچنین به واسطه وجود دولت‌ها و کشورهای متخاصم در اطراف خود نیاز مبرمی به مساعدت‌ها و حمایت‌های ایالات‌متحده دارد. علاوه بر حمایت‌هایی که ایالات‌متحده نسبت به خود اسرائیل ارائه می‌نماید، این کشور تلاش نموده است روابط اسرائیل را با برخی کشورهای منطقه از جمله مصر، لبنان و اردن بهبود ببخشد و از بروز مناقشات اسرائیل با برخی کشورها از جمله سوریه و ایران جلوگیری کند (Brown and Little, 2003).

روابط مستحکم و منسجم دو کشور از اولویت اساسی ایالات‌متحده که همدردی و همگرایی با یهودیان در مورد رویکرد سرزمینی فلسطین است نشأت می‌گیرد. علاوه بر این، حمایت‌های آمریکا از اسرائیل به این دلیل است که منافع ایالات‌متحده در خاورمیانه و غرب آسیا نیاز به وجود یک دولت همگرا و شریک قابل‌اعتماد دارد و اسرائیل نشان داده است که متحد وفادار و قابل‌اعتماد ایالات‌متحده در طول تاریخ سیاسی خود بوده است. از این منظر می‌توان اسرائیل را یک سکه دورو برای ایالات‌متحده در نظر گرفت. درحالی‌که از یکسو آمریکا نیاز به وجود یک شریک قابل‌اعتماد و برای حفظ منافع خود در خاورمیانه دارد، اسرائیل نیز برای تداوم حیات سیاسی خود وابستگی شدیدی به کمک‌ها، مساعدت‌ها و حمایت‌های ایالات‌متحده در ابعاد مختلف دارد.

حضور نظامی

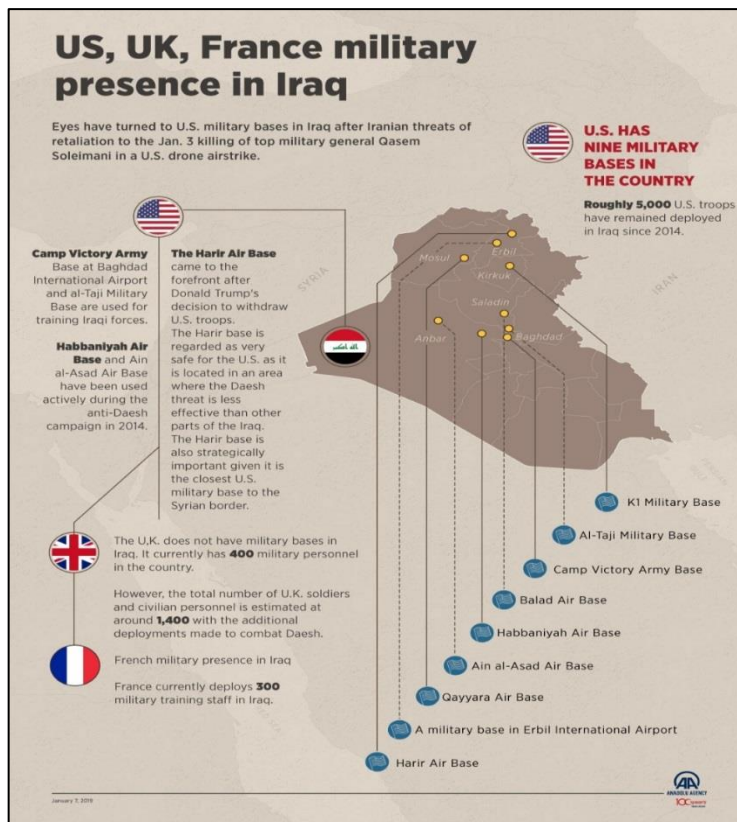
مهم‌ترین بعد حضور ایالات‌متحده در غرب آسیا حضور فیزیکی و نظامی این کشور است. هرچند فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک این کشور در راستای اهداف خاص و راهبردی تنظیم شده است که آمریکا به دنبال محقق آن‌هاست؛ اما نیروهای نظامی این کشور در منطقه غرب آسیا مهم‌ترین جنبه تضمین پیگیری و تحقق این اهداف است. براین اساس در این پژوهش تلاش خواهد شد تا به صورت اجمالی به حضور نظامی نیروهای آمریکایی، تعداد پایگاه‌های نظامی، ویژگی‌ها و کیفیت‌های آن‌ها بپردازیم.

پیش‌از این گفته شد که راهبردهای ایالات‌متحده در قبال منطقه غرب آسیا از ابتدای تلاش این کشور برای ایجاد پیوندهای سیاسی و دیپلماتیک روندهای متفاوتی را تجربه کرده است. درحالی‌که تا پیش از جنگ جهانی دوم ایالات‌متحده به دلایل مختلف حضور چشمگیری را در تحولات و منطقه خاورمیانه و غرب آسیا نداشته است، پس از دوران جنگ به دلایل متعدد که مهم‌ترین آن راهبرد جلوگیری از نفوذ و گسترش کمونیزم و مهار توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی بود، این کشور نفوذ و حضور خود را در غرب آسیا افزایش داده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۲۰۰۱ نیز دینامیک‌های درونی غرب آسیا موجب شد ایالات‌متحده به شدت بر حضور و مداخله خود در این منطقه بیفزاید که بارزترین جلوه آن جنگ سال ۲۰۰۳ علیه عراق و سرنگونی رژیم بعث عراق بود. در حقیقت در این دوره که به دنبال وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر به وجود آمد گفتمان مبارزه جهانی با تروریسم به اصلی‌ترین انگیزه حضور ایالات‌متحده در غرب آسیا تبدیل شده است.

از سال ۲۰۱۱ به این سو تحولات بهار عربی و سپس ظهور گروه‌های تروریستی از جمله داعش در کنار درخواست دولت عراق از آمریکا برای مداخله جهت جلوگیری از سقوط بغداد موجب تداوم حضور نظامی این کشور در غرب آسیا شده است. با این حال، حضور روسیه در سوریه و حمایت این کشور از حکومت اسد نیز موجب افزایش نگرانی‌های ایالات‌متحده در غرب آسیا شده است. دسترسی روس‌ها به سواحل مدیترانه که دروازه جنوبی ناتو محسوب می‌شود علاوه بر اینکه می‌تواند از فشار وارده به روس‌ها در اروپای شرقی و بالتیک بکاهد، منجر به آسیب‌پذیری بیشتر غرب و اروپا در برابر روس‌ها خواهد بود؛ بنابراین، حضور نظامی در کنار حضور سیاسی و دیپلماتیک برای ایالات‌متحده می‌تواند به نوعی تضمین‌کننده منافع امنیتی این کشور در غرب آسیا باشد.

پایگاه‌های نظامی ایالات‌متحده در عراق

در حال حاضر و پس از ۱۷ سال از تهاجم سال ۲۰۰۳ به عراق ایالات متحده دارای ۹ پایگاه نظامی در کشور عراق است. اگرچه در سال ۲۰۱۱ آمریکا از شمار نیروهای نظامی خود در عراق کاست؛ اما این کشور حضور خود را در عراق از طریق تقویت پایگاه‌های نظامی افزایش داد. از سال ۲۰۱۴ که به درخواست دولت عراق، ایالات متحده در این کشور علیه داعش دست به ایجاد یک ائتلاف نظامی زد حدوداً ۵ هزار نیروی آمریکایی در عراق باقی مانده‌اند (Duz, 2020). شکل زیر نشان‌دهنده تعداد پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در عراق تا تاریخ ۲۶ ژانویه ۲۰۲۰ است.



شکل ۸. پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در عراق

(منبع: Duz, 2020)

حضور نظامی ایالات متحده در سوریه

مهم‌ترین پایگاه نظامی در سوریه که در اختیار نیروهای آمریکایی است التنف است. این پایگاه در استان حمص و در ۲۴ کیلومتری شهر التنف در بیابان‌های سوریه قرار دارد. این پایگاه در امتداد جاده حیاتی M2 بغداد دمشق واقع شده است و از این نظر دارای یک موقعیت راهبردی است. این پایگاه از سال ۲۰۱۴ و پس از دخالت آمریکا در جنگ داخلی سوریه در اختیار این کشور قرار گرفت. از این پایگاه حملاتی علیه اهدافی در نقاط مختلف سوریه و عراق صورت گرفته است که عمدتاً مربوط به گروه تروریستی داعش بود. حضور ایالات متحده موجب نارضایتی روس‌ها و دولت سوریه شده است. پس از اعلام خروج نیروهای آمریکایی از سوریه مشاور امنیت ملی وقت دولت ایالات متحده، جان بولتون، اظهار داشت این پایگاه همچنان برای مقابله با نفوذ ایران در اختیار نیروهای آمریکایی باقی خواهد ماند.

اردن

برخلاف دو کشور سوریه و عراق که حضور نظامی ایالات متحده با چالش‌های زیادی همراه بوده است، حضور این کشور در اردن بدون چالش و دردسر جدی بوده است. پس از شدت گرفتن بحران سوریه و اتهام به رژیم اسد در استفاده از صلاح‌های شیمیایی چند هزار نفر از نیروهای آمریکایی برای تقویت نقش خود در سوریه و تمرین‌های آموزشی وارد کشور همسایه سوریه و اردن شدند. این حضور علاوه بر این نمایش قدرت تهاجمی ایالات متحده است؛

زیرا درحالی‌که نیروهای این کشور در مرز زمینی سوریه مستقر هستند؛ ناوها و ناوچه‌های جنگی ایالات‌متحده در مدیترانه نیز قابلیت هدف قرار دادن اهدافی را در سوریه دارا هستند. علاوه بر این نیروهای نظامی اردن و ایالات‌متحده در تمرین‌های نظامی مشترکی با یکدیگر شرکت کرده‌اند. در این تمرین‌ها سناریوهای متعددی از جمله حمله به دشمن فرضی؛ استفاده از بمب‌افکن‌های آمریکا و ... تمرین می‌شوند.

اسرائیل

حضور نظامی ایالات‌متحده در اسرائیل نیز بسیار برجسته و اثرگذار است. هرچند این حضور مانند حضور آمریکا در عراق و سوریه نیست اما ایالات‌متحده تلاش کرده است روابط نظامی خود با اسرائیل را در سطح بسیار بالا و نزدیکی تقویت کند. همکاری‌های نظامی اسرائیل و آمریکا در سه محور فروش تسلیحات نظامی، حمایت‌های مالی نظامی و تجهیزات نظامی مورد استفاده در اسرائیل قابل ارزیابی است. همکاری‌های مشترک دو کشور در پروژه‌های تسلیحاتی مانند تانک مرکاوا، توسعه جنگنده F-35 و هواپیمای حمله زمینی IAI لای صورت گرفته است. این دو کشور در عملیات‌های تمرینی مشترکی نیز با یکدیگر همکاری داشته‌اند که رزمایش جونپیر کبرا یکی از آن‌هاست. به‌علاوه حیفا به‌عنوان یک شهر بندری در اسرائیل محل ناوگان ششم یا ناوگان اروپایی نیروی دریایی ایالات‌متحده است. این دو کشور همچنین در زمینه عملیات‌های ضد تروریستی با یکدیگر همکاری‌های نزدیکی داشته‌اند. علاوه بر این ایالات‌متحده تجهیزات نظامی خود را در اسرائیل انبار می‌کند و پس از اشغال عراق این کشور نیز محل انبار تجهیزات نظامی آمریکایی بوده است. در حال حاضر تنها پایگاه آمریکایی در اسرائیل AN/TPY-2 یا سامانه هشدار موشکی است که به‌نام سامانه راداری دیمونا شناخته می‌شود.

گروه‌های مورد حمایت ایالات‌متحده در خاورمیانه

ایالات‌متحده علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک خود حول محور موضوعات غرب آسیا و خاورمیانه، در کنار حضور نظامی و افزایش توان عملیاتی خود تلاش کرده است تا ضمن حمایت، تقویت و پشتیبانی از برخی از گروه‌ها و جریان‌ها در منطقه اهداف و منافع خود را پیگیری نماید. این گروه‌های نیابتی علاوه بر اینکه قادرند در کشورهایی که روابط صمیمانه‌ای با ایالات‌متحده ندارند به‌عنوان اهرم فشاری بر حکومت‌ها عمل کنند، همچنین آن‌ها قادرند با گروه‌های مخالف ایالات‌متحده نیز پیکار کنند. این گروه‌ها بازوی عملیاتی ایالات‌متحده در برابر توسعه‌طلبی ایرانی‌ها و روس‌ها محسوب می‌شوند. یکی از گروه‌های متحد و نیابتی ایالات‌متحده در غرب آسیا نیروهای دموکراتیک سوریه هستند که در جنگ داخلی این کشور (سوریه) نقش بسیار فعال و مهمی ایفا می‌کنند. به‌صورت کلی به نظر می‌رسد ایالات‌متحده روی کردها و نیروهای کردی حساب ویژه‌ای باز کرده است. این گروه معارض سوری از شبه‌نظامیان کرد، عرب، ترکمن، آشوری، ارمنی و تعداد بسیار محدودی از چچنی‌ها تشکیل شده است ("Armenian 2019", "Fighters Promise to 'Fight Perpetrators of Genocide'"). این گروه که توسط یگان مدافع خلق در زمینه نظامی هدایت و راهبری می‌شود به‌عنوان یک گروه کردی شناخته می‌شود. این گروه هدف اصلی خود را مبارزه برای ایجاد یک حکومت سکولار و متکثر در سوریه عنوان کرده است. در دسامبر ۲۰۱۶ این گروه با اعلام حکومت خودمختار شرق و شمال شرق در سوریه موجودیت خود را به‌صورت رسمی اعلام کرد. این گروه عمدتاً با سه گروه داعش، القاعده و شبه‌نظامیان مورد حمایت ترکیه درگیر جنگ بوده است؛ اما تمرکز اصلی‌اش روی مبارزه با داعش بود ("Syria Kurds Adopt Constitution for Autonomous Federal Region", 2016).

در اکتبر سال ۲۰۱۵ ایالات‌متحده از طریق هواپیمای ترابری C-17 بیش از ۱۰۰ نوع جنگ‌افزار و چهار تن تجهیزات و مهمات به سرزمین‌های تحت نفوذ این گروه ارسال کرد. در فوریه ۲۰۱۶ نیز نیروهای عملیات ویژه ارتش ایالات‌متحده در کنار نیروهای دموکراتیک سوریه در حمله الشدادی وارد عمل شدند (GUTMAN, 2015).

آمریکایی‌ها همچنین در کنار نیروهای دموکراتیک سوریه حملات متعددی را علیه اهداف داعش انجام دادند که موجب تضعیف داعش شد. در طول تهاجم نیروهای دموکراتیک سوریه به شمال رقه علیه داعش گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهند نیروهای آمریکایی به‌صورت گسترده در این حملات با نیروهای دموکراتیک سوریه همکاری داشته‌اند. علاوه بر این گروه، ایالات‌متحده از برخی گروه‌های دیگر سوریه نیز با عنوان گروه‌های میانه‌رو حمایت‌های متعددی به عمل آورده است ("U.S. Troops 18 Miles from ISIS Capital" 2016).

هزینه‌های تسلیحاتی و نظامی

ایالات‌متحده با استفاده از اقتصاد بزرگ و توانمند خود توانسته است از طریق تخصیص منابع مالی گسترده اهداف خود را در خاورمیانه و غرب آسیا پیگیری نماید. برخی گزارش‌ها و بررسی‌ها نشان می‌دهند که ایالات‌متحده از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر تا سال ۲۰۱۹ رقمی حدود ۶.۴ تریلیون دلار صرف جنگ در خاورمیانه و غرب آسیا کرده است (Macias, 2019). این گزارش که در ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴ منتشر شده است می‌افزاید این احتمال وجود دارد که ایالات‌متحده در دهه‌های آینده نیز به این روند تخصیص مالی ادامه داده و یا حتی آن را نیز افزایش دهد. این هزینه‌ها به طرق مختلف صرف تقویت رژیم‌های دوست و متحد ایالات‌متحده در منطقه مانند عربستان سعودی، بحرین، امارات متحده عربی، لبنان، اردن و اسرائیل شده است. علاوه بر این جنگ سال ۲۰۰۳ عراق که هزینه‌های کلانی در برداشت هزینه‌های بازسازی عراق را نیز به آمریکایی‌ها تحمیل کرد (Crawford, 2019). بخشی از این منابع مالی نیز صرف مقابله با توسعه‌طلبی‌های روسیه و افزایش نفوذ ایران در منطقه شده است. به‌علاوه، ایالات‌متحده با حضور گسترده نظامی خود در کنار مخارج پرسنل نیازمند تخصیص منابع مالی گسترده به واحدها و سایر ابعاد حضور نظامی در غرب آسیا است.

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

در این پژوهش تلاش شد تا حضور ایالات‌متحده در غرب آسیا تا امکان به‌صورت جامع و مانع مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که برای شناخت راهبردها، علایق و سیر تکامل سیاست خارجی ایالات‌متحده آمریکا نیاز به بررسی نقطه آغازین برقراری روابط سیاسی این کشور با منطقه غرب آسیا بود؛ لذا در ابتدا به نخستین گام‌های این کشور برای برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با این منطقه پرداخته شد. غرب آسیا که امروزه محل تلاقی منافع چند کشور منطقه‌ای است، در روزگاری که ایالات‌متحده تلاش خود را برای فتح باب مناسبات با این منطقه گشود زیر حاکمیت و فرمانروایی واحد به نام امپراتوری عثمانی بود. در این زمان که اواخر قرن ۱۸ میلادی و اوایل قرن ۱۹ را در برمی‌گیرد، ایالات‌متحده تلاش کرد تا از طریق برقراری روابط اقتصادی و کنسولی برای خود جای پای مناسبی در منطقه پیدا کند. در همین دوره حضور قدرت‌های اروپایی مانند فرانسه و بریتانیا در غرب آسیا موجب شد که ایالات متحده از توفیق زیادی در بهره‌برداری از این روابط نداشته باشد. به‌صورت کلی ایالات‌متحده در این دوره رویکرد انزوا گرایی در سیاست خارجی را دنبال می‌کرد.

کلیه دولت‌های ایالات‌متحده در این دوره رویکرد یکسان و مشابهی را در سیاست خارجی خود اتخاذ کردند. همان اندازه که ویگ‌ها و دموکرات - جمهوری خواهان از رویکرد انزوا گرایی استقبال و پیروی کردند، به همان اندازه نیز جمهوری خواهان و دموکرات‌های بعدی نیز به این رویکرد پایبند بودند. با آغاز جنگ جهانی اول هرچند ایالات‌متحده نفوذ خود را کم‌کم در این منطقه افزایش داد؛ اما هنوز زمان مناسب و شرایط مساعدی برای قدرت‌نمایی و هژمون شدن ایالات‌متحده فراهم نشده بود. روابط امپراتوری عثمانی و آمریکا در این دوره بیشتر تحت تأثیر کشتار ارمنه و نسل‌کشی آنان بود که با پیگیری و نکوهش ایالات‌متحده همراه بود. در این زمان ایالات‌متحده حول سه محور تلاش می‌کرد تا نفوذ خود را در منطقه افزایش دهد که این سه محور عبارت بودند از: (۱) فعالیت‌های موسیونری، (۲) ایجاد و احداث نهادهای آموزشی و (۳) توسعه و گسترش پزشکی مدرن در خاورمیانه و غرب آسیا. این اقدامات باعث شد

ایالات متحده نزد ملت‌ها و بومی‌های این منطقه از محبوبیت خارق‌العاده‌ای برخوردار شود؛ زیرا از یکسو ایالات متحده سابقه استعمار به سبک و سیاق فرانسه و بریتانیا را نداشت و از سوی دیگر در حال گسترش نهادهای سودمند و علمی بود.

در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول شورش ترکان جوان در امپراتوری عثمانی آغاز شد که هم‌زمان به سه سال آخر دولت دموکرات و درو ویلسون (۱۹۱۸-۱۹۲۱)، یک دوره کامل دولت‌هارن واردینگ (۱۹۲۴-۱۹۲۱) و چند ماه از دولت کولیدج را شامل می‌شود. در این دوره نیز ایالات متحده بدون توجه به مسائل در حال وقوع در محیط بین‌الملل همچنان از رویکرد انزوا گرایی پیروی کرده و در رویدادهای بین‌المللی دخالت نمی‌کند. در سال ۱۹۲۴ و در دولت کولیدج امپراتوری عثمانی فروپاشید و سرزمین‌های این امپراتوری مانند عراق، سوریه، لبنان و ... تحت نظام قیومیت قرار گرفت. در همین دوره نخستین اقدامات برای در نظر گرفتن فلسطین به‌عنوان موطن یهودیان آغاز شد که بریتانیا طی درخواستی از رئیس‌جمهور ویلسون درخواست حمایت از این طرح را کرد. ویلسون در ابتدا با این طرح مخالفت و سپس تحت تأثیر اطرافیان این طرح را پذیرفت و آن را تأکید کرد و کنگره نیز پس از مدتی این طرح را به تأیید رسانید. این اقدام پرزیدنت ویلسون به‌صورت آشکارا با اعلامیه ۱۴ ماده‌ای وی و تأکید بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در منافات بود.

در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم ایالات متحده توانست نسبت به دوره ماقبل نفوذ بیشتری در خاورمیانه به دست آورد اما هنوز بر اساس رویکرد انزوا گرایی کنش‌های رفتاری خود در خاورمیانه رو جهت می‌داد. در این دوره ظاهراً ایالات متحده در حال آماده شدن برای برداشتن یک گام مهم و خیز عظیم در سیاست خارجی خود بوده است؛ هرچند هنوز قدرت‌های اروپایی به‌ویژه فرانسه و بریتانیا به ایالات متحده اجازه حضور فعال در خاورمیانه و غرب آسیا را نمی‌داده‌اند.

جنگ جهانی دوم از نظر اثرگذاری بر سیاست خارجی ایالات متحده و رفتار سیاست خارجی این شکور نقطه عطف محسوب می‌شود. حمله نیروهای ژاپنی به پرل هاربر موجب شد که ایالات متحده با کنار گذاشتن سیاست انزوا گرایی به‌صورت جدی وارد صحنه نبرد شود. تمرکز اصلی ایالات متحده بیشتر بر مناطقی مانند پاسیفیک و اروپا بود و بدین‌سان توجه کمتری نسبت به خاورمیانه و غرب آسیا مبذول می‌داشت. اگر حضور ایالات متحده در غرب آسیا پیش از این دوره محدود به روابط اقتصادی و برخی شئون دیپلماتیک و سیاسی بود در دوره پس از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در دوره جنگ سرد ایالات متحده به‌شدت در مسائل جهانی، خاورمیانه و غرب آسیا درگیر شد.

بارزترین رویکرد و استراتژی ایالات متحده در این دوره دکترین دو ستونی نیکسون برای مقابله با نفوذ و توسعه کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی بوده است. این طرح که به دنبال خروج بریتانیا از خلیج فارس مطرح شد بر این اساس بود که مسئولیت حفظ امنیت و ثبات منطقه بر عهده کشورهای بومی منطقه گزارده شود. بر این اساس، دو ستون به نام‌های ستون مالی و نظامی ایجاد شدند. ستون مالی عربستان سعودی و ستون نظامی نیز ایران بود که به‌عنوان ژاندارم منطقه انتخاب شد. علاوه بر این، ایالات متحده کوشید تا از طریق ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای و پیمان‌های چندملیتی بین متحدان محور خود را تقویت کند که پیمان‌های متو و سنتو از این موارد محسوب می‌شوند.

در طول جنگ سرد همچنین ایالات متحده تلاش کرد تا یک رابطه کلاینتی بین چند کشور متحد خود که توان نظامی بالایی داشتند برقرار کند. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران ایالات متحده با چالش‌های متعدد و بیشتری دست‌به‌گریبان شد. بحران گروگان‌گیری و به دنبال آن شکست عملیات پنجه عقاب در صحرای طبس به‌شدت وجهه ایالات متحده را در جهان خدشه‌دار کرد. جنگ ۸ ساله ایران و عراق نیز ایالات متحده را وضعیت دشوار منطقه‌ای قرار

داد؛ درحالی‌که آمریکا با حکومت انقلابی ایران دارای اصطکاک‌های متعددی بود، از سوی دیگر پیروزی عراق بر ایران نیز می‌توانست امنیت اسرائیل را در معرض مخاطره قرار دهد؛ بنابراین ایالات‌متحده تلاش می‌کرد تا ضمن ایجاد یک وضعیت متوازن از پیروزی هر یک از طرفین در این جنگ خودداری کند. با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و اعلام آتش‌بس به نظر می‌رسید دوران باثبات و نسبتاً آرامی در غرب آسیا وجود خواهد داشت که حمله رژیم بعث عراق به کویت همگان را به شگفتی واداشت. اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور وقت ایران در چهارم اوت ۱۹۸۹ پیش‌بینی کرده بود که عراق تا سده بعدی دیگر به فکر راه انداختن جنگ نخواهد بود و پس از بروز بحران کویت صراحتاً اعلام کرد که اصلاً به‌احتمال پیش آمدن جنگ فکر نمی‌کرده است (رمضانی، ۱۳۹۲: ۸۶). ایالات‌متحده برای مقابله با تجاوز عراق به کویت دست به تشکیل یک ائتلاف نظامی زد و تحت مجوز شورای امنیت به عراق حمله نظامی کرد. پس از آزادسازی کویت جامعه بین‌المللی به‌ویژه ایالات‌متحده آمریکا عراق را در تنگنای شدیدترین تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی قرار داد. در دوره کلینتون نیز سیاست مهار ایران و عراق ادامه یافت و تحریم‌های متعددی بر وضعیت دو کشور اثر گزار بود. نقطه عطف دیگر حضور ایالات‌متحده در غرب آسیا و خاورمیانه وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر بود. در سال ۲۰۰۱ و چند ماه پس‌ازاین رویداد ایالات‌متحده به افغانستان لشکرکشی کرده و طالبان را سرنگون کرد. در سال ۲۰۰۳ ایالات‌متحده با طرح این اتهام که رژیم بعث عراق در سودان با بن‌الان دیدار داشته است و طرح‌ریزی عملیات ۱۱ سپتامبر با همکاری عراق صورت گرفته به این کشور نیز حمله کرد. تهاجم سال ۲۰۰۳ (که منجر به سرنگونی رژیم بعث شد) موجب ایجاد یک دوره انتقالی بود که حضور ایالات‌متحده بیش‌ازپیش در غرب آسیا و عرق شدت یافت. در این دوره گفتمان مبارزه جهانی با تروریسم جایگزین مهار کمونیزم در سیاست خارجی ایالات‌متحده شده بود. با وقوع بهار عربی و ناآرامی‌هایی که نهایتاً منجر به ظهور دولت اسلامی در عراق و شام (داعش) شد و با درخواست دولت عراق برای مداخله، ایالات‌متحده در سال ۲۰۱۴ در قالب یک ائتلاف بین‌المللی عملیات ضد تروریستی خود را علیه داعش آغاز کرد. در این دوره نیز مبارزه با گروه‌های تروریستی در اولویت نخست سیاست خارجی آمریکایی‌ها بود در حال حاضر نیست دولت جمهوری خواه دونالد ترامپ علیرغم اینکه در چند مورد به موضوع خروج نظامیان آمریکایی از خاورمیانه اشاره کرده است؛ اما هنوز چشم‌انداز نزدیک و روشنی برای خروج آمریکا از منطقه قابل‌تصور نیست. به‌صورت کلی در این بخش به این سؤالات پرداخته شد که آیا ماهیت حزبی و مشی احزابی که دولت را در آمریکا تشکیل داده‌اند موجب تغییری در رویکرد آن‌ها در باب منطقه غرب آسیا شده است یا خیر؟ سیاست خارجی ایالات‌متحده در غرب آسیا بیشتر نشأت گرفته از چیست؟ محورهای حضور ایالات‌متحده در غرب آسیا چگونه است و طیف‌های رفتاری این حضور به چه صورت قابل ارزیابی است؟ انگیزه‌های ایالات‌متحده در غرب آسیا چیست؟ چگونه می‌توانیم یک ارتباط منطقی میان تحولات منطقه‌ای و گفتمان سیاست خارجی در آمریکا برقرار کنیم؟ در پاسخ به سؤال نخست بررسی این پژوهش نشان می‌دهد که ماهیت حزبی در سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به غرب آسیا اثرگذاری قابل‌توجهی ندارد و همه دولت‌ها در یک شرایط یکسان به یک‌گونه رفتار می‌کنند. در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت سیاست خارجی ایالات‌متحده بیشتر ناشی از شرایط محیط بین‌الملل و پویایی‌های منطقه‌ای است. در پاسخ به سؤال سوم نیز می‌توان اظهار داشت ایالات‌متحده حضور خود را در سه بعد سیاسی و دیپلماتیک، بعد نظامی و گروه‌های نیابتی در منطقه ادامه داده است. مجموعاً رویکرد کلی ایالات‌متحده در غرب آسیا یا رویکرد تقویتی و حمایتی بوده (کشورهایی مثل اردن، اسرائیل) و یا رویکرد فشار و تهدید (ایران، رژیم بعث عراق و سوریه) بوده است. تمرکز اصلی ایالات‌متحده در زمینه متحدان غیردولتی و یا گروه‌های نیابتی بیشتر بر کردها متمرکز است. در سوریه نیروهای دموکراتیک سوری یا SDF مورد حمایت آمریکا هستند. برخی گروه‌های موسوم به میانه‌رو نیز از ایالات‌متحده کمک‌های مالی، تسلیحاتی و ...

دریافت کرده‌اند. از نظر اقتصادی ایالات متحده از زمان حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر تاکنون رقمی معادل ۶.۴ تریلیون دلار در جنگ‌های خاورمیانه و غرب آسیا هزینه کرده است.

منابع

- “Armenian Fighters Promise to ‘Fight Perpetrators of Genocide.’” 2019. ANF News. <https://anfenglishmobile.com/rojava-syria/armenian-fighters-promise-to-fight-perpetrators-of-genocide-34533>.
- Bush, George. W. 2003a. “Bush: Syria, Iran Harboring Terrorists.” CNN. <http://www.cnn.com/2003/US/07/21/bush.terror/>
- Carter, J. 2001. “The Carter Doctrine: Third State of the Union Message.” In *Speeches of the American Presidents*, edited by J. Podell and S. Anzovin. Bronx, NY: The H.W. Wilson Company.
- Chopsey, Seth, and Gray Routhead. 2019. “A U.S. Withdrawal Will Cause a Power Struggle in the Middle East.” *Foreign Policy*. <https://foreignpolicy.com/2019/12/17/us-withdrawal-power-struggle-middle-east-china-russia-iran/>
- Collin, P. H. 1998. *Dictionary of Government and Politics*. 2nd ed. Chicago, IL: Fitzroy Dearborn Publishers.
- Cordesman, Anthony.H. 2018. “US National Strategy in MENA Region.” Center for Strategic and International Studies. <https://www.csis.org/analysis/us-national-security-strategy-and-mena-region>.
- Cordesman, Anthony H., and Nicholas Harrington. 2018. “The Arab Gulf States and Iran: Military Spending, Modernization, and the Shifting Military Balance .” Center for Strategic and International Studies. 2018. <https://www.csis.org/analysis/arab-gulf-states-and-iran-military-spending-modernization-and-shifting-military-balance>.
- COUNTRY REPORTS ON TERRORISM 2009. 2010. United States Department of State Publication Office of the Coordinator for Counterterrorism. <https://2009-2017.state.gov/documents/organization/141114.pdf>.
- Crawford, Neta C. 2019. “United States Budgetary Costs and Obligations of Post-9/11 Wars through FY 2020: \$6.4 Trillion.” Boston University. [https://watson.brown.edu/costsofwar/files/cow/imce/papers/2019/US Budgetary Costs of Wars November 2019.pdf?utm_source=Daily on Defense \(2019 TEMPLATE\)_11/15/2019&utm_medium=email&utm_campaign=WEX_Daily on Defense&utm_rid=84648](https://watson.brown.edu/costsofwar/files/cow/imce/papers/2019/US%20Budgetary%20Costs%20of%20Wars%20November%202019.pdf?utm_source=Daily%20on%20Defense%20(2019%20TEMPLATE)_11/15/2019&utm_medium=email&utm_campaign=WEX_Daily%20on%20Defense&utm_rid=84648).
- Duz, Zehra Nur. 2020. “US Military Presence in Iraq in Spotlight.” <https://www.aa.com.tr/en/americas/us-military-presence-in-iraq-in-spotlight/1696285#>.
- Fantz, A, and M Pearson. 2015. “Who’s Doing What in the Coalition Battle against ISIS.” CNN. <http://www.cnn.com/2014/10/06/world/meast/isis-coalition-nations/index.html>.
- Gelvin, J. L. 2005. *The Modern Middle East: A History*. New York, NY: Oxford University Press.
- Laub, Z. 2014. “The Taliban in Afghanistan . Council on Foreign Relations.” Council on Foreign Relations. <http://www.cfr.org/afghanistan/taliban-afghanistan/p10551>.
- LOPEZ, C. TODD. 2019. “Middle East Security Still Critical to U.S.” U.S Department of Defense. <https://www.defense.gov/Explore/News/Article/Article/1829813/middle-east-security-still-critical-to-us/>
- Macias, Amanda. 2019. “America Has Spent \$6.4 Trillion on Wars in the Middle East and Asia since 2001, a New Study Says.” CNBC. <https://www.cnbc.com/2019/11/20/us-spent-6point4-trillion-on-middle-east-wars-since-2001-study.html>.
- Milbank, D. 2004. “Bush Defends Assertions of Iraq-Al Qaeda Relationship.” *Washington Post*. <http://www.washingtonpost.com/archive/politics/2004/06/18/bush-defends-assertions-of-iraq-al-qaeda-relationship/8e601fe8-837e-423b-a38f-5f6bd7f0ac0a/>
- “Military: Exercises-Central Command.” 2013. Global Security. <http://www.globalsecurity.org/military/ops/ex-centcom.htm>.

- “National Strategy for Combating Terrorism.” 2003.
<http://www.state.gov/documents/organization/60172.pdf>.
- “Obama, Hagel Mark End of Operation Enduring Freedom.” 2014. Department of Defense.
[https://www.defense.gov/Explore/News/Article/Article/603860./](https://www.defense.gov/Explore/News/Article/Article/603860/)
- Rashid, A. 2001. Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia. New Haven, CT: Yale University Press.
- Sarhan, Atallah S. Al. 2017. “United States Foreign Policy and the Middle East.” Open Journal of Political Science 7: 454–72.
- “Syria Kurds Adopt Constitution for Autonomous Federal Region.” 2016. The New Arab.
<https://www.alaraby.co.uk/english/news/2016/12/30/syria-kurds-adopt-constitution-for-autonomous-federal-region>.
- Tadros, Samuel. 2019. “U.S. Middle East Strategy.” Hoover Institution, no. 1921.
<https://www.hoover.org/research/us-middle-east-strategy>.
- “The Arab-Israeli War of 1948.” 2019. Office of the Historian, Foreign Service Institute United States Department of State. <https://history.state.gov/milestones/1945-1952/arab-israeli-war>.
- “U.S. Relations With Jordan.” 2014. US Department of State. <https://2009-2017.state.gov/r/pa/ei/bgn/3464.htm>.
- “U.S. Relations With Lebanon.” n.d. US Department of State. [https://www.state.gov/u-s-relations-with-lebanon./](https://www.state.gov/u-s-relations-with-lebanon/)
- “U.S. Troops 18 Miles from ISIS Capital.” 2016. Daily Best.
<http://www.thedailybeast.com/articles/2016/05/26/u-s-troops-18-miles-from-isis-capital.html>.